

■ **The Transformation of Planning Theories: "Paradigm Shift" or "Evolution of Theories"? or Evolution of Theories? A Brief Critique of the Situation of Planning Theories in Iran**
Behzad Malek Pour Asl, PhD (corresponding author)

Assistant Professor, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University

Razieh Moussavi Khorshidi

PhD Candidate, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University

The present paper poses the claim that the use of the term 'paradigm shift' in relation to the evolution of planning theory in general on one hand, and explaining the theoretical development of planning in Iran on the other, lacks scientific accuracy, and that from this perspective the validity of indigenous theories such as the 'strategic-structural' theory must be re-examined. A review of the nature and content of the terms 'paradigm' and 'paradigm shift', and exploring their possibilities to explain the fundamental changes in planning theory will be first steps in making the case for the above claim. The distinction between 'theory development' and 'paradigm shift' and addressing the essential differences between the two, has led this research towards developmental methodology, so that in addition to explaining elements of planning theories whose evolutionary course results in a new generation of theories, the underlying and structural conditions of this transition are also examined. Finally, the continuum of transformation of planning theories will be introduced in its general sense in temporal and spatial contexts, based on which the development of a pathology of theorising planning in Iran from the perspective of the internal logics of planning theories is made possible. Based on this pathology, the point can be made that rather than paying attention to new, modern planning approaches – such as strategic planning or communication planning – it is necessary to rethink Iran's planning system within the requirements of its Institutional context, and try to make changes in institutions and institutionalise planning.

Key words: Paradigm, Paradigm shift, Planning theory, Iran.

دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی: «تغییر پارادایم» یا «تکوین نظریه‌ها»؟ نقدی اجمالی بر وضعیت نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران

بهزاد ملک‌پور اصل^۱

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی

راضیه موسوی خورشیدی^۲

دریافت: ۲۹ آبان ۱۳۹۸

پذیرش: ۱۴ مهر ۱۳۹۹

(صفحه ۱۱۴ - ۸۵)

کلیدواژگان: پارادایم، تغییر پارادایم، نظریه برنامه‌ریزی، ایران.

چکیده

در این مقاله این ادعا مطرح است که به‌کارگیری دانش‌واژه «تغییر پارادایم» در خصوص سیر تحولات نظریه برنامه‌ریزی در سطح عام، از یک سو، و تبیین تحولات نظری برنامه‌ریزی در ایران، از سوی دیگر، از دقت نظری برخوردار نیست و از این منظر باید اعتبار نظریه‌های بومی همچون «راهبردی-ساختاری» را از نو واکاوی کرد. مروری بر ماهیت و محتوای تعبیر «پارادایم» و «تغییر پارادایم» و امکان به‌کارگیری‌شان برای تبیین دگرگونی‌های بنیادین رخ داده در نظریه برنامه‌ریزی گام نخست در مسیر استدلال‌ورزی ادعای طرح‌شده در این پژوهش خواهد بود. تمایز مابین «تکوین نظریه» و «تغییر پارادایم» و پرداختن به تفاوت‌های ماهوی آن‌ها پژوهش حاضر را به سمت روش‌شناسی تکوینی سوق داده است تا، افزون بر تبیین عناصری از نظریه‌های برنامه‌ریزی، که در سیر تکوینی خود به نسل نوینی از نظریه‌ها منتقل می‌شوند، شرایط زمینه‌ای و ساختاری این گذار نیز بررسی شود. در نهایت پیوستار دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی به شکل عام در بسترهای زمانی و مکانی معرفی خواهد شد تا بر مبنای آن امکان آسیب‌شناسی نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران از منظر منطق درونی سیر تکوینی نظریه‌های برنامه‌ریزی تحقق یابد. بر مبنای این آسیب‌شناسی، این گزاره را می‌توان طرح

مقدمه

این مقاله فراخوانی است برای نقد اجمالی وضعیت نظریه‌پردازی در ایران به‌واسطه کاوش در دانش‌واژه «پارادایم» و کارکرد آن در تبیین دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی؛ اما به جای بررسی صرف تحولات مربوط به دسته‌بندی‌های رایج نظریه‌های برنامه‌ریزی، «تغییرات بنیادین»، که در بیشتر موارد به دگردیسی نظریه‌های برنامه‌ریزی منجر شده‌اند، مورد توجه خواهند بود تا از این منظر امکان اطلاق تعبیر «تغییر پارادایم» بر این دگردیسی‌ها بررسی شود. نبود تعریف مورد پذیرش از سوی همگان از نظریه برنامه‌ریزی

۱. نویسنده مسئول

behzad.malekpourasl@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری شهرسازی،

دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه

شهید بهشتی

R.m.khorshidi@gmail.com

پرسش‌های تحقیق

۱. «تغییر پارادایم» یا «تکوین نظریه‌ها»؟ سیر تحول رهیافت‌های نظری در برنامه‌ریزی مصداق کدام یک از این دو تعبیر است؟ چه تمایزی با هم دارند و چه پیش‌شرط‌هایی برای به‌کارگیری آن‌ها در ادبیات انتظام برنامه‌ریزی وجود دارد؟

۲. دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی در ایران بر اساس منطق کدام یک از تعابیر پرسش نخست قابل تبیین است؟ آیا پیش‌شرط‌های لازم برای تحولات نظری برنامه‌ریزی در ایران فراهم بوده است؟ تحولات نظری برنامه‌ریزی در ایران صوری بوده است یا محتوایی؟

و نبود هم‌رأیی صاحب‌نظران در مورد محتوای آن نیز از مشکلات تبیین جایگاه نظریه در انتظام برنامه‌ریزی است که به‌کارگیری تعابیری همچون «تغییر پارادایم» را با ابهام مواجه و زمینه به‌کارگیری نادرست و نادقیق چنین تعابیری را در متون نظریه برنامه‌ریزی ایجاد می‌کند. این موضوع ضرورت اندیشیدن به نظریه برنامه‌ریزی و شرایط شکل‌گیری آن — و البته کژکارکردی‌هایش — از منظر دانش‌واژه‌هایی همچون «پارادایم» را آشکار می‌کند.

نظریه مجموع بینش‌های سازمان‌یافته و منظم در مورد موضوعی مشخص و در جریان کار علمی ساخته‌وپرداخته اندیشه است و امکان تبیین نتایج به‌دست‌آمده گوناگون مشاهده‌شده را با جای دادن همگی آن‌ها به‌طور منظم در درون مجموعه‌ای تام و تبیین‌کننده فراهم می‌سازد.^۳

با در نظر داشتن این تعریف، در مقاله پیش رو این ادعا مطرح است که نظریه برنامه‌ریزی به شکل ذاتی امری پویاست و به باورها و سیستم ارزشی ما انسجام می‌بخشد و تعیین می‌کند که چه می‌خواهیم و چه چیز برای ما مهم است و اهداف کلان و خرد کنش برنامه‌ریزی کدامند.^۴ سروکار داشتن نظریه برنامه‌ریزی با باورها، آرمان‌ها، و سیستم ارزشی جامعه باعث می‌شود که پویایی جوامع انسانی بر این نظریه‌ها نیز اثرگذار باشد و در برخی موارد به تغییرات بنیادین در نظام معرفتی برنامه‌ریزی منجر گردد. درواقع در نظریه برنامه‌ریزی، به‌دنبال تحولات معرفتی، سیاسی، و اقتصادی جامعه (یعنی تحول در شرایط زمینه‌ای جامعه‌ای که برنامه‌ریزی در آن به کار گرفته می‌شود) دستخوش تحولات و دگرگونی‌های عمیقی می‌شود که برخی از صاحب‌نظران برنامه‌ریزی را به توضیح این پویایی و تحولات درونی، مبتنی بر شرایط خاص هر جامعه بر مبنای منطق «تغییر پارادایم» ترغیب می‌کند، بدون آنکه در مبانی و شرایط به‌کارگیری آن برای تبیین این تحولات مذاقه کنند؛ چراکه در صورت به‌کارگیری نابه‌جا می‌تواند به بحران آگاهی در برنامه‌ریزی نیز منجر شود. درواقع در این مقاله در درجه نخست با مروری بر ماهیت و محتوای دانش‌واژه‌های «پارادایم» و «تغییر پارادایم»، امکان به‌کارگیری این تعبیرها برای تبیین دگرگونی‌های بنیادین رخ داده در نظریه برنامه‌ریزی از بطن این انتظام بررسی می‌شود؛ در ادامه بر مبنای شناخت به‌دست‌آمده از ریشه‌های دگرذیسی نظریه‌های برنامه‌ریزی در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، وضعیت نظریه‌پردازی در ایران را به‌طور فشرده و اجمالی مورد پرسش قرار می‌دهد.

۳. زهره دانشپور، درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری، ص ۲۶.
۴. نک:

M. Gunder & J. Hillier, *Planning in Ten Words or Less*.

است که «تغییر پارادایم متضمن طرد و رد یک ساختار نظری و جایگزینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است»^۵. بر مبنای این خوانش، بازخوانی تغییرات بنیادین رخ داده در نظریه‌های برنامه‌ریزی و همچنین عوامل مؤثر بر دگرگونی‌های یادشده در سده بیستم در دستور کار این پژوهش خواهد بود. پس از آن، آشنایی اجمالی با برخی از تعاریف مرتبط با تغییر پارادایم و ممکن یا ناممکن بودن اطلاق آن‌ها به نظریه‌های برنامه‌ریزی گامی در شناخت بهتر این دانش‌واژه و کاربرد آن در نظریه برنامه‌ریزی خواهد بود تا از این منظر گذری نیز به نقد اجمالی وضعیت نظریه‌پردازی در ایران برقرار شود.

بنابر نتیجه به دست آمده از مذاقه در انگاشت تغییر پارادایم در این پژوهش، هرگونه تحول در نظریه برنامه‌ریزی امری است درونی و پویا و مستلزم تحول در سطح بالاتر معرفتی (علوم اجتماعی) و تحول در شرایط زمینه‌ای و نهادی جامعه مورد برنامه‌ریزی. همچنین تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی اصطلاحی دقیق‌تر برای تبیین دگردیسی‌های نظریه‌ها در انتظام برنامه‌ریزی است؛ چراکه همواره در تحول از نظریه‌ای به نظریه دیگر عناصر نظری و معرفتی مشترک قابل ردیابی است و دگردیسی به معنای کنار نهادن کامل نظریه‌های پیشین و روی آوردن به نظریه‌ای نوین، که در آن همه مناسبات برنامه‌ریزی از نو تعریف می‌شود، نیست و هرگونه تغییری در نظریه برنامه‌ریزی از سطح بالاتر اقتصادی-سیاسی آغاز می‌گردد و در ادامه و بدون آنکه نظریه‌های سنتی برنامه‌ریزی به‌طور کامل کنار روند، با تحولی درونی و پویا، نظریه نوینی جانشین نظریه پیشین می‌شود. در واقع توضیح چرایی تغییر رهیافت‌های نظری در برنامه‌ریزی به توضیح تحولات ساختارهای کلان مؤثر بر سیستم برنامه‌ریزی بستگی دارد.

به نظر می‌رسد در سیستم برنامه‌ریزی در ایران بدون وجود چالشی درباره ریشه‌های تحولات نظری برنامه‌ریزی، که همان تحولات ساختاری (اقتصادی-سیاسی) حاکم بر سیستم یادشده

چارچوب هدایتگر این مقاله — که دریچه نگریستن به تحولات نظریه برنامه‌ریزی هم محسوب می‌شود — انگاشت «تغییر پارادایم» است. در واقع از بسیاری از انگاشت‌های تخصصی در برنامه‌ریزی استفاده می‌شود، اما بررسی دقیقی در مورد شرایط به‌کارگیری و قابلیت تبیینگری در خصوص تحولات انتظام یادشده انجام نمی‌شود. یکی از دغدغه‌هایی که در متن پیش‌رو بدان پاسخ خواهیم داد بررسی ابعاد مختلف «تغییر پارادایم» و تفاوت آن با «تکوین نظریه» خواهد بود و اینکه کدامیک مناسب‌تری برای تبیین تحولات نظری برنامه‌ریزی در جوامع بیشتر توسعه‌یافته دارد. مسیر دست‌یابی به پاسخ یادشده بر مبنای روش تکوینی یا پدایش‌شناسیک خواهد بود. در این روش بر شرایط زمینه‌ای و بستر شکل‌گیری و چگونگی تحولات نظریه‌ی برنامه‌ریزی تأکید و سعی می‌شود پویایی نظریه‌های برنامه‌ریزی و انتقال عناصری از یک نظریه به نظریه‌ای دیگر به رسمیت شناخته و از این رهگذر پدایش نظریه‌های نوین برنامه‌ریزی تبیین شود. به بیانی دیگر در روش تکوینی یا پدایش‌شناسیک مورد استفاده در این مقاله بر چگونگی انتقال ویژگی‌های نظریه‌ای از نسلی به نسل دیگر تأکید می‌گردد و می‌توان هم شرایط دستیابی به دانش معتبر و هم شرایطی که برای این گذار حیاتی است تبیین کرده و از این رهگذر این امکان در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد که با توجه به شناختی که نسبت به گذار و تحول نظریه‌های برنامه‌ریزی می‌یابند، نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران را به شکل اجمالی بررسی کنند.

بازخوانی سیر دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی بر مبنای تغییر پارادایم یا تکوین نظریه‌ها جنبه‌های تازه‌ای از سیر تحول نظریه‌های برنامه‌ریزی را روشن‌تر و نکاتی را هم درباره به‌کارگیری درست آن برای تبیین تحولات نظریه‌های برنامه‌ریزی فراهم می‌کند. تعریف گزیده‌شده درباره انگاشت یادشده، که مبنای اصلی سیر مقاله نیز خواهد بود، بدین قرار

۵. نک: دانشپور، درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری، ص ۳۹-۴۰
 ۶. این برداشت از پارادایم متأثر از دیدگاه کوهن است (غلامحسین مقدم حیدری، قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی، ص ۳-۱).

۷. به‌طور نمونه نظریهٔ راهبردی-ساختاری در این باره قابل‌بررسی است. «نظریهٔ تهیه طرح‌های ساختاری-راهبردی در شروع فعالیت در دفتر طرح‌ریزی شهری وزارت مسکن و شهرسازی در اواخر سال ۱۳۶۹ ارائه گردید و بر این اساس تهیهٔ طرح‌های توسعه و عمران شهرستان (ناحیه‌ای) در چارچوب نظریهٔ مذکور به منزلهٔ اولین گام در ایجاد تحول در نظام شهرسازی کشور آغاز شد» (حمید ماجدی، «نظریهٔ تهیهٔ طرح‌های ساختاری-راهبردی (ناحیه‌ای و محلی)»، ص ۱۷).

8. paradigm & paradigm shift
9. N. Taylor, *Urban Planning Theory since 1945*, p. v-vii.

۱۰. نک:

O. Yiftachel, "Towards a New Typology of Urban Planning Theories", pp. 23-25; P. Healey, "Planning through Debate: The Communicative Turn in Planning Theory".

11. T.G. Galloway & R.G. Mahayni, "Planning Theory in Retrospect: The Process of Paradigm Change", p.64-67

12. knowledge term

13. Thomas Kuhn

14. science explanation

15. scientific method

۱۶. علی پایا، *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*، ص ۷۸.

17. logical

۱۸. پایا، همان، ص ۲۵۳؛ مقدم حیدری، همان، ص ۲۰-۲۲.

19. S.H. Manee, "The 'Truth' between Realism and Anti-realism", p. 35-36.

هستند، گذار از نظریه‌ای به نظریهٔ دیگر مطرح است که این امر تنها به تحولات صوری و نه محتوایی منجر شده است. این تحولات واجد نوعی شتاب‌زدگی در تغییر بنیادین رهیافت‌های برنامه‌ریزی ایران، بدون توجه به ویژگی‌های بستر نهادی و زمینهٔ سیستم برنامه‌ریزی ایران، است و برخی صاحب‌نظران ایرانی بدون در نظر گرفتن پیش‌شرط‌های لازم برای اطلاق تعبیر «تغییر پارادایم» در خصوص تحولات نظریه‌های برنامه‌ریزی، افزون بر کژفهمی در حوزهٔ معرفت‌شناختی، سیر تکوینی و درونی آن را واجد ویژگی‌های این تعبیر قلمداد می‌کنند و از این مقدمه نتایجی همچون الزام گذار به رهیافت‌های نوین را می‌گیرند. این گذار از آنجاکه، بی‌توجه به بنیان‌های نظری و روش‌شناختی رهیافت‌های نوین و بدون تبیین دقیق عناصر نظری، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند (به‌طور نمونه در گذار از برنامه‌ریزی جامع به راهبردی) تالی‌هایی دارد که عناوینی همچون «ساختاری-راهبردی»^۶ نمونه‌ای از آن محسوب می‌شود. توجه به الزامات نهادی برنامه‌ریزی و شرایط و عوامل زمینه‌ای نخستین گام در جهت اختیار رهیافت مناسب — و نه الزاماً نوین — برای تدوین چارچوب هدایتگر برنامه‌ریزی در ایران محسوب می‌شود و در این باره بررسی پیوستار دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی در بسترهای زمانی و مکانی آن‌ها در کشورهای بیشتر توسعه‌یافتهٔ غربی (ت ۳) و در ایران (ت ۴) می‌تواند در شناخت الزامات و شرایط یادشده راهگشا باشد.

۱. بازخوانی سیر دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی:

«تغییر پارادایم» یا «تکوین نظریه‌ها»؟

۱.۱. تبیین دانش‌واژه‌های پارادایم و تغییر پارادایم^۸

برنامه‌ریزی شهری پس از پایان جنگ دوم جهانی و به‌ویژه در پنجاه سال گذشته دستخوش تحولات عمیقی شده

است؛^۹ چنان‌که مرور و بررسی این دوره در پژوهش‌های مختلفی بازتاب داشته است.^{۱۰} گالووی و ماهیانی از تعبیر «تغییر پارادایم» در تبیین تحولات نظریهٔ برنامه‌ریزی از دههٔ ۱۹۲۰ استفاده کرده‌اند^{۱۱} و این تعبیر به شکل گسترده‌ای از سوی صاحب‌نظران علوم اجتماعی برای تشریح تغییرات بنیادین و اصلی در حوزهٔ تاریخ اندیشه‌ها نیز به کار گرفته شده است. با توجه به تکرار پُربسامد دانش‌واژهٔ^{۱۲} «پارادایم» و تبیین تحولات نظریهٔ برنامه‌ریزی بر مبنای آن از سوی برخی صاحب‌نظران، به نظر می‌رسد بررسی دربارهٔ آن و تدقیق مفهومی آن اهمیت بسزایی دارد.

دانش‌واژهٔ «پارادایم» در حوزهٔ فلسفهٔ علم از سوی تامس کوهن^{۱۳} و به‌منظور تبیین «فرایند پیشرفت علم» طرح شده است. در فلسفهٔ علم با پرسش دربارهٔ مسائل مربوط به «تبیین علمی»^{۱۴} و «روش‌های مورد استفاده در علوم»^{۱۵} سعی می‌شود پاسخی برای آن‌ها به‌دست آید.^{۱۶} در یکی از ابتدایی‌ترین پاسخ‌ها به پرسش یادشده علم را حاصل به‌کارگیری روش تجربی می‌دانند. در این روش مشاهده و آزمایش دقیق مسیر اصلی دستیابی به واقعیت است و در ادامه قوانین و نظریه‌ها به یاری شیوهٔ منطقی^{۱۷} از آن آزمایش‌ها استنتاج می‌شوند.^{۱۸} مطابق با این روش تجربی، فرایند دستیابی به واقعیت فرایندی عینی و رها از ارزش بود که اثبات‌گرایان این فرایند را، با عنوان «روش استقرا»، افزون بر تبیین بسیاری از پدیده‌های مرتبط با علوم در عرصهٔ علوم اجتماعی نیز به کار گرفتند.^{۱۹} مشکلات اساسی روش استقرایی (همچون بی‌توجهی به زمینهٔ اجتماعی شکل‌گیری پدیده‌ها) و ناکارآمدی آن در تبیین برخی از پدیده‌های اجتماعی — و حتی طبیعی — زمینهٔ دگرگونی این روش و شکل‌گیری روش قیاسی (استدلال قیاسی) را فراهم کرد؛ به‌طوری‌که ابتدا نظریهٔ علمی عرضه و سپس با کمک شواهد تجربی، ابطال‌پذیری آن بررسی می‌شد.^{۲۰} در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم و پس از آشکار شدن کاستی‌های هر دو مسیر

یادشده دست یافت. در واقع «تعهدات و اجماع‌های آشکار حاصل از پارادایم‌شروط لازم علم عادی یعنی پیدایش و ادامه سنت‌های پژوهش علمی است»^{۲۵}. این سنت‌ها با عناوین مختلف همچون نجوم بطلمیوسی، نجوم کپرنیکی، فیزیک نیوتنی، و فیزیک کوانتوم و بر اساس دوره‌بندی‌های مختلف بررسی شده‌اند. این سنت‌ها یا پارادایم‌ها با عرضه تصویر یکپارچه از جهان عناصر درهم‌تنیده‌ای برای فهم پدیده‌ها فراهم می‌کنند، به گونه‌ای که برای پژوهشگری غیرمشغول در درون پارادایم مزبور درک این عناصر و درنهایت پدیده‌ها مشکل است. پارادایم قابل‌تحویل و تجزیه به اجزایش نیست و

حکم واحد بنیادی را دارد که نمی‌توان آن را به‌طور منطقی به اجزای اتمی سازنده‌اش تحویل داد که به جای آن واحد یکپارچه بنیادین عمل کنند.^{۲۶}

این رهیافت کل‌گرایانه در نظریه علمی کوهن از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است و عاملی است که سبب می‌شود اعضای جامعه علمی در یک تخصص علمی با یکدیگر شراکت داشته باشند و به‌مرور به زبان علمی مشترک دست یابند. در صورت بروز مشکلات جدی در پارادایم‌های غالب، زمینه برای ظهور پارادایم‌های نوین فراهم می‌شود و فعالیت علمی متعارف تحت اثر این پارادایم خواهد بود.

۲.۱. بررسی امکان به‌کارگیری انگاشت «تغییر پارادایم» برای تبیین دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی

با توجه به مطالب فشرده فوق درباره پارادایم و وابستگی آن به مباحث حوزه تاریخ علم، باید در به‌کارگیری این دانش‌واژه در عرصه برنامه‌ریزی به‌طور کلی و برنامه‌ریزی شهری به‌طور خاص جانب احتیاط را در نظر گرفت. اطلاق «تغییر پارادایم» به تغییرات رخ داده در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی در حوزه نظریه برنامه‌ریزی شهری محل مناقشه است و باید به

یادشده، در نظریه‌پردازی‌های هنجاری-اعتباری واقعیت مورد بررسی امری پیچیده و چندبعدی در نظر آمد و این ادعا طرح شد که نظریه‌های علمی را نمی‌توان به‌طور قطعی اثبات یا ابطال کرد و بسیاری از رویدادهای علمی بنا بر روش‌های توصیه‌ای و تجویزی فلاسفه تجربه‌گرای منطقی رخ نداده‌اند. لازمه این رویکرد نوین توجه به تاریخ علم و انجام پژوهش‌های موردی در این زمینه بود. کوهن با این رویکرد نوین در زمینه بررسی تحول و تکون علم در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی*^{۲۷} به نقد قطعیت روش‌شناختی دانش‌ها پرداخت.

به اعتقاد کوهن تصور غالب در مورد تاریخ علم نادرست است؛ تصویری که در آن هر مرحله نسبت به مرحله قبلی در مرتبه بالاتری قرار دارد و جریان پیشرفت علم صعودی است. ویژگی برجسته نظریه کوهن تأکید بر ویژگی انقلابی پیشرفت‌های علمی است، به طوری که انقلاب متضمن طرد و رد یک ساختار نظری و جانشینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است. کوهن نشان می‌دهد که پارادایم‌های پیش و پس از انقلاب علمی «قیاس‌ناپذیر»^{۲۸} هستند.^{۲۹} بنابراین نمی‌توان از انباشت معرفت علمی یا تقرب به واقعیت نظریه‌های علمی صحبت کرد. از این‌رو در کنار شواهد تجربی و استدلال منطقی، بررسی روان‌شناختی دانشمندان و مطالعه جامعه‌شناختی جامعه او هم در بررسی تحولات علمی حایز اهمیت است.

کوهن فعالیت پژوهشگران در درون پارادایم را با به‌کارگیری واژه «دانش متعارف»^{۳۰} توصیف می‌کند و پژوهش دانشمندان مشغول در شرایط متعارف و عادی را مبتنی بر پارادایم حاکم بر جامعه علمی آن‌ها می‌داند. در این پارادایم مسیر اصلی و ردیابی مسئله‌ها و پاسخ‌گویی به آن‌ها در هر حوزه‌ای تعیین می‌شود، مفاهیم و اصطلاحات در قالب‌های معین صورت‌بندی، و به تغییرات بنیادین در جهان‌بینی علمی اشاره می‌گردد؛ جهان‌بینی‌ای که بر مبنای آن می‌توان برخی از ابعاد واقعیت عینی را تبیین و تشریح کرد و به اجماعی در عناصر واقعیت

20. J. Woodward, "Counterfactuals and Causal Explanation", p. 41-42.

۲۱. از این کتاب چند ترجمه عرضه شده است که در این مقاله به ترجمه سعید زیباکلام توجه کرده‌ایم.

22. incommensurable

۲۳. مقدم حیدری، همان، ص ۱-۳.

۲۴. normal science: مترجم کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* (سعید زیباکلام) تعبیر «دانش عادی» را برای این ترکیب به‌کار برده است.

۲۵. تامس کوهن، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ص ۴۰.

۲۶. همان، ص ۴۰-۴۱.

بخواهیم به مناسبتِ اطلاق «تغییر پارادایم» برای توصیف تغییرات بنیادین برنامه‌ریزی شهری پسا جنگ جهانی دوم بپردازیم، ابتدا باید ماهیت و محتوای این تغییرات را به‌طور موشکافانه بازشناخت. در این باره می‌توان به دو تغییر بنیادین در برنامه‌ریزی شهری اشاره کرد:

نخست: تغییر رخ داده در دهه ۱۹۶۰ و گذار از سنت طراحی محور^{۳۲} به نگرش سیستمی و فرایند عقلانی^{۳۳}، دوم: تغییر نقش برنامه‌ریز از متخصص فنی به تسهیلگر ارتباط (ارتباط‌دهنده)^{۳۴} در سال‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰.

با توجه به واژگان تخصصی کوهن، و به‌منظور بررسی قابلیت به‌کارگیری دانش‌واژه پارادایم برای تبیین تحولات بنیادین رخ داده در انتظام برنامه‌ریزی در برهه نخست، باید ابتدا چستی این تغییرات را بازشناخت. در همین باره، مهم‌ترین این تغییرات در این برهه را می‌توان به صورت «ت ۱» بیان کرد. محورهای اصلی تغییر بنیادین در برهه نخست را می‌توان به‌طور فشرده زیر بیان کرد:

- جانشینی نگرش ریخت‌شناسانه و کالبدی با نگرش سیستمی و در نظر گرفتن شهر به‌منزله سیستمی متشکل از فعالیت‌های به هم مرتبط،
- دگرگونی معیار قضاوت برنامه‌ریزان درباره شهر: از معیارهای کالبدی و زیبایی‌شناسانه به معیارهای مرتبط با زندگی اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی، به‌کارگیری واژه ادراک جامعه‌شناختی فضا در برابر ادراک ریخت‌شناسانه از سوی هاروی^{۳۵} را نیز باید

دیدۀ تردید بدان نگریم. مسئله نخست برای اطلاق تغییر پارادایم به تحولات یادشده، بررسی علم بودن یا نبودن برنامه‌ریزی است. برنامه‌ریزی شهری - برخلاف سعی برخی در قرار دادن آن ذیل علوم اجتماعی - به معنای درست کلمه، علم نیست، بلکه نوعی کنش اجتماعی دخیل در شکل‌دهی به محیط کالبدی است و در این مسیر از ارزش‌های اخلاقی، سیاسی، و زیبایی‌شناسی اثر می‌پذیرد. به بیانی دیگر برنامه‌ریزی شهری کاربردی اخلاقی (و همچنین سیاسی) است که، البته در راستای تحقق اهداف ارزشمند متعین، باید بر مبنای درک علمی متناسبی نیز قرار گیرد^{۳۷}.

مطالب پیش‌گفته هشدار می‌دهد درباره استفاده نابجا و بیش از اندازه انگاشت «تغییر پارادایم» در برنامه‌ریزی، هرچند این هشدار به معنای کنار نهادن این دانش‌واژه نیست و می‌توان آن را به «شیوه‌ای سهل‌گیرانه در تشریح تغییرات علمی رخ داده در برنامه‌ریزی شهری نیز به کار برد»^{۳۸}. حتی با فرض این موضوع که برنامه‌ریزی کاربردی اخلاقی - سیاسی^{۳۹} و نوعی کنش اجتماعی^{۴۰} است، تغییر پارادایم قابلیت تبیین تغییرات بنیادین در ارزش‌ها یا اندیشه اخلاقی را نیز دارد. موضوع مهم در به‌کارگیری این انگاشت در عرصه برنامه‌ریزی شهری فقدان امکان انتقال مستقیم آن^{۴۱} به این عرصه و به‌کارگیری دلخواهانه آن است. با توجه به پیش‌شرط‌های «تغییر پارادایم» و موارد و هشدارهای پیش‌گفته درباره کاربرد آن در حیطه برنامه‌ریزی شهری، اگر - حتی با تساهل و اغماض -

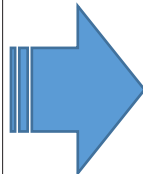
- 27. Taylor, ibid, p. 4-6, 157-158.
- 28. looser or more generous way to describe significant changes in town planning thought (ibid, p. 158).
- 29. ethical political practice
- 30. socia action
- 31. direct translation
- 32. design-based view
- 33. systems and rational process views
- 34. from the town planner as technical expert to 'communicator

نک: ۳۵

D. Harvey, "From Managerialism to Entrepreneurialism: The Transformation in Urban Governance in Late Capitalism".

ت ۱. تغییر بنیادین انتظام برنامه‌ریزی در برهه نخست، تدوین: نگارندگان.

- برنامه‌ریزی به‌مثابه معماری،
- تصور از برنامه‌ریزی شهری: معماری در مقیاسی بزرگ‌تر و در سطح شهر (تأکید بر جنبه کالبدی)،
- برنامه‌ریزی شهری به‌مثابه هنری کاربردی و عملیاتی که به الزامات عملکردی در توسعه شهر نیز توجه دارد،
- نقش متخصصان عمدتاً به‌صورت معمار- برنامه‌ریز.



- برنامه‌ریزی به‌مثابه فرایندی عقلانی و مبتنی بر نگرش سیستمی- چرخه‌ای،
- درآمیختن برنامه‌ریزی اجتماعی- اقتصادی با چارچوب کالبدی،
- برنامه‌ریزی شهری به‌مثابه ابزاری عقلانی به‌منظور پشتیبانی از مناسبت سیاست‌های برنامه با تأکید بر شرایط تغییریابنده،
- نقش متخصصان عمدتاً به‌صورت برنامه‌ریز- سیاست‌گذار.

سال‌های بلافاصل جنگ دوم جهانی از ۱۹۴۵ تا ابتدای دهه ۱۹۶۰

سال‌های دهه ۱۹۶۰

بر نقش فنی و تخصصی برنامه‌ریزان شکل گرفت و با رهیافت طراحی‌محور در برنامه‌ریزی مرتبط بود. با انتقاد از این رهیافت زمینه برای ظهور نقش نوین برنامه‌ریزی به‌مثابه ارتباط‌دهنده یا میانجی میان گروه‌های رقیب داراری منافع متفاوت و در برخی موارد متعارض فراهم شد و این دگرگونی را می‌توان بر اساس تغییر جهت معیارهای داوری در برنامه‌ریزی توضیح داد. در دوره نخست (۱۹۴۵ تا اوایل دهه ۱۹۷۰) معیار فنی و زیبایی‌شناسی مهم‌ترین معیار در ارزیابی برنامه‌ها بود. در حالی که در دوره دوم (از اوایل دهه ۱۹۷۰) معیارهای ارزش‌محور و سیاسی جانشین معیارهای پیشین شد و برنامه‌ریزی را با واقعیت‌های چندلایه جامعه مواجه کرد و موجب ایجاد نگرش واقع‌بینانه‌تری نسبت به پدیده‌های مورد برنامه‌ریزی شد.^{۳۸} از این‌رو به رسمیت شناختن سیاست و گروه‌های دارای منافع متضاد مهم‌ترین گام گذار از ساده‌نگاری دوره نخست دانسته شد (ت ۲).

36. blue print

نک: ۳۷

P. Healey & R. Gilroy, "Towards a People-sensitive Planning", p. 21-23.

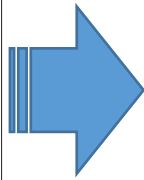
38. Taylor, ibid, p. 4-6, 158-160.

۳.۱. چرا «تکوین نظریه‌ها»ی برنامه‌ریزی، و نه «تغییر پارادایم»؟

با توجه به موارد پیش‌گفته، مقایسه دو تغییر پارادایم طرح‌شده در مورد برنامه‌ریزی شهری بیانگر تفاوت ساختار تغییرات در

ت ۲. تغییر بنیادین انتظام برنامه‌ریزی در برهه دوم، تدوین: نگارندگان.

– نقش برنامه‌ریز در سال‌های پس از جنگ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ به‌مثابه متخصص فنی،
 – متأثر از رهیافت طراحی‌محور نقش برنامه‌ریزی دخالت در محیط مصنوع در نظر گرفته می‌شد،
 – معیار قضاوت محدود به معیارهای فنی بود،
 – برنامه‌ریزی به‌مثابه یک حرفه و نه انتظام میان‌رشته‌ای،
 – برنامه‌ریز کسی است که به‌دلیل برخورداری از ویژگی‌های فنی برتر می‌تواند به نمایندگی از مردم درباره موضوعات برنامه‌ریزی شهری تصمیم‌گیری و آن‌ها را ارزیابی کند،
 – تأکید بر مهارت‌های فنی.



– نقش برنامه‌ریز در سال‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به‌مثابه تسهیلگر
 – تسلط نگرش ارزش‌محور و متأثر از رهیافت عقلانی در فرایند برنامه‌ریزی،
 – معیار قضاوت گسترده‌تر می‌گردید و افزون بر معیار فنی، معیارهای جامعه‌شناختی و سیاسی را نیز شامل می‌شد،
 – برنامه‌ریزی به‌مثابه انتظام میان‌رشته‌ای،
 – مهم‌ترین نقش برنامه‌ریز میانجیگری مابین گروه‌های دارای منافع در توسعه زمین تعریف شده بود. برنامه‌ریز کسی است که به جای ارزیابی موضوعات برنامه‌ریزی برای دیگران و به‌منزله فردی با مشخصات فنی برتر، فردی رمزگذار است که مردم را به سمت ارزیابی موضوعات برنامه‌ریزی سوق می‌دهد،
 – تأکید بر مهارت‌های ارتباطی.

سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰

سال‌های بلافاصله جنگ دوم جهانی از ۱۹۴۵ تا ابتدای دهه ۱۹۷۰

بر مبنای این دگرگونی بررسی کرد.
 – شهر به‌مثابه پدیده‌ای پویا و سرزنده در برابر نگرش نقشه دقیق^{۳۶} و ایستای مرتبط با رهیافت طراحی‌محور^{۳۷}.
 اما نکته مهم سطح و مقیاس تحولات یادشده است که کاملاً منطبق بر تعریف کوهن درباره انقلاب‌های علمی و پارادایم نیست؛ به‌طوری‌که تغییرات دهه ۱۹۶۰ تغییرات در همه ابعاد – آن‌گونه که کوهن درباره انقلاب‌های علمی می‌گوید – نیست و به‌طور کامل موجب کنار گذاشته شدن نگرش طراحی‌محور به برنامه‌ریزی شهری نشده است؛ به همین دلیل ظهور نگرش سیستمی و فرایندهای عقلانی بیانگر تغییر پارادایم مرتبط با تغییرات بنیادین در همه سطوح نیست و با نظر کوهن فاصله دارد. این همان نکته مهمی است که برنامه‌ریزان باید بدان توجه داشته باشند که در واقع در این انتظام ما با انقلاب علمی به معنای کوهنی روبه‌رو نیستیم و غالب شدن رهیافتی همچون نگرش سیستمی به معنای کنار نهاده شدن کامل رهیافت‌های پیشین همچون رهیافت طراحی‌محور نیست و انقطاع کامل در نظریه‌های برنامه‌ریزی شهری بی‌معناست.
 تغییر بنیادین در برهه دوم مربوط به نقش برنامه‌ریزان است. در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی تا اوایل دهه ۱۹۷۰ تأکید

۲. درآمدی بر دگرگونی و تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی در قرن بیستم

زمینه اصلی شکل‌گیری و ظهور برنامه‌ریزی به مفهوم کلی را می‌توان در جوامع صنعتی پیشرفته ردیابی کرد؛ چراکه سیستم برنامه‌ریزی را همچون بخشی از نقش در حال رشد حکومت‌های خود به کار گرفته‌اند.^{۴۱} همچنین نقد شهر صنعتی و تمایل برای خلق شهرهایی مطابق با اصول طراحی روشنفکرانه^{۴۲} به‌منزله نیروی محرکه و برانگیزاننده اصلی بسط برنامه‌ریزی در نظر گرفته شده است.^{۴۳} در واقع ریشه‌های اصلی شکل‌گیری برنامه‌ریزی و نظریه‌های مرتبط مبتنی بر شکل‌گیری ابژه‌ای مطلوب^{۴۴} بوده است که تجلی آن را می‌توان در الگوی باغشهر ابنزر هاوارد و یا بازتوسعه شهرهای موجود — به‌ویژه توسعه پاریس در دوران اوسمان — بررسی کرد.^{۴۵} تأکید بر جنبه‌های زیبایی‌شناختی و کالبدی برنامه‌ریزی — یا سوبیه‌های عینی — مضمون اصلی نظریه‌های اولیه برنامه‌ریزی بود و شهر به‌مثابه نوعی ابژه زیباشناسانه دانسته می‌شد که می‌توان بر مبنای اصول طراحی به‌منظور خلق و ارتقای آن گام برداشت. فرایند برنامه‌ریزی و روش‌شناسی و مسیر دستیابی به «شهر ایدئال» در بیشتر موارد در نظریه‌های برنامه‌ریزی اوایل سده بیستم چندان مورد توجه نبود؛ به‌طوری‌که، به‌جز مواردی مانند آنچه گدس که به روش «تدوین برنامه بعد از پیمایش»^{۴۶} قائل بود، برنامه‌ریزی پیوند عمیقی با طراحی فیزیکی داشت.^{۴۷} ارتباط و هم‌پیوندی برنامه‌ریزی با اصول طراحی در مرکز نظریه‌پردازی بسیاری از برنامه‌ریزان قرار گرفت، به‌طوری‌که نایجل تیلور^{۴۸} بنیان اصلی مفهوم برنامه‌ریزی در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی (به‌ویژه ۱۹۴۵ تا اوایل دهه ۱۹۶۰) را به این هم‌پیوندی مرتبط می‌داند و سه جزء اصلی برای نظریه‌های برنامه‌ریزی این دوران در نظر می‌گیرد:

نخست. برنامه‌ریزی شهری معادل برنامه‌ریزی کالبدی،

دوم. طراحی به‌مثابه موضوع محوری در برنامه‌ریزی شهری،

عرصه برنامه‌ریزی با تفکر کوهن درباره تغییر پارادایم در عرصه علم است. دو ویژگی اصلی برساننده این تفاوت به شرح زیر است: نخست. ویژگی عمده تغییر پارادایم طرد و رد یک ساختار نظری و جانشینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است که در مورد نظریه‌های برنامه‌ریزی شهری صادق نیست و جانشینی کامل در خصوص این نظریه رخ نمی‌دهد؛ بلکه در دوره‌های بعدی به شکل دیگری به بقای خود ادامه می‌دهد و کامل از بین نمی‌رود و اثر خود را بر نظریه‌های دوره‌های بعدی بر جای می‌گذارد.

دوم. پارادایم نمی‌تواند دارای اجزایی مستقل باشد، بلکه می‌تواند شامل بخش‌هایی همچون قانون، نظریه، کاربرد، و ابزار اندازه‌گیری باشد، اما نقش آن در پژوهش‌های علمی مستقل از اجزایش است و حکم کل یکپارچه تحویل‌ناپذیر به اجزایش را دارد. بر این مبنا تغییر پارادایم تغییر در کلیت ساختار است نه اجزا؛ در صورتی که تغییر در نقش برنامه‌ریز به معنای دقیق کلمه تغییر در ساختار نیست و می‌توان آن را تغییر در اجزایی دانست که بر کل نیز اثر می‌گذارند.^{۴۹}

بنابراین به جای استفاده از اصطلاح تغییر پارادایم در برنامه‌ریزی می‌توان تعبیر «تکوین نظریه‌ها»^{۴۰} را به کار برد. این تعبیر تفاوت نظریه‌ها را نشان می‌دهد و نیز هم‌زمان تأکیدی است بر این نکته که بین نگرش‌های مختلف هم‌پوشانی‌هایی وجود دارد. به‌طور نمونه در مورد تغییر نقش برنامه‌ریز، به‌طور هم‌زمان، هم می‌تواند نقش میانجی را ایفا کند و هم می‌تواند واجد ویژگی‌های یک متخصص فنی باشد که در برقراری ارتباط با مردم برای دخالت دادن آن‌ها در فرایند برنامه‌ریزی نیز موفق است. نمونه دیگر تداوم ردپای برنامه‌ریزی عقلانی و جامع در سایر نظریه‌های برنامه‌ریزی (همچون برنامه‌ریزی راهبردی) و عدم گسست کامل و طرد آن — برخلاف گسست و طرد کاملی که در تغییر پارادایم رخ می‌دهد — بر اساس دوره‌بندی‌های نظریه برنامه‌ریزی شهری است.

۳۹. کوهن، همان.

40. evolution of theories

۴۱. دانشپور، همان، ص ۱۳.

42. re-create cities according to enlightened design principles

43. S. Fainstein, *The Just City*, p. 58.

44. desired object

۴۵. برای توضیحات بیشتر در این زمینه نک:

P. Hall, *Cities of Tomorrow*, Chap. 4.

46. survey then plans

47. Fainstein, *ibid*.

48. Taylor, *ibid*, p. 5.

سوم. دخالت و درگیر شدن الزامی برنامه‌ریزی با تولید «برنامه کلان»^{۴۹} و «نقشه دقیق»^{۵۰}: از این حیث برنامه‌ریز با مهندسان و معماران — که با سازه‌های انسان‌ساخت درگیر هستند — نقش و اهمیت یکسانی در پیکربندی فضایی و کاربری زمین دارند.

برخلاف تیلور که نظریه‌های برنامه‌ریزی را به شکل کلان تحلیل می‌کند و معتقد است که برنامه‌ریزی در سال‌های پس از جنگ به سوبه‌های هنجاری و روندکاری توجهی نداشته است، فاینشتاین^{۵۱} نخستین زمینه‌های جهت‌گیری نظریه‌های یادشده به سمت مشکلات اجتماعی و سوبه‌های هنجاری — تجویزی را در نیمه نخست سده بیستم جست‌وجو می‌کند و بر این باور است که بسط نظریه‌ای روشن که بر بُعد تجویزی شیوه کار برنامه‌ریزان^{۵۲} تمرکز داشته باشد، هم‌زمان با انتشار کتاب کارل مانهایم با عنوان *انسان و جامعه* در عصر *بازسازی*^{۵۳}، در سال ۱۹۳۵ شکل گرفته است. مانهایم با تکیه بر نقش هدایتگر عامه مردم در فرایند برنامه‌ریزی، که توسط نمایندگان منتخبشان اعمال می‌شود، در پی دستیابی به نوعی از برنامه‌ریزی دموکراتیک بود. او ادعا کرد که تحت لوای بوروکراسی برنامه‌ریزی کنترل‌شده از سوی پارلمان^{۵۴} می‌توان تخصص فنی را به سمت راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی سوق داد^{۵۵}. پیتز هال مسیر گشوده‌شده از سوی مانهایم را در قالب گزاره زیر صورت‌بندی کرده است:

به جای مفهوم سنتی برنامه‌ریزی که مبتنی بر برنامه‌ریزی جامع بود و ابژه‌های برنامه‌ریزی را اموری ثابت و تغییرناپذیر فرض می‌گرفت، مفهوم نوینی از برنامه‌ریزی به‌مثابه نوعی فرایند شکل گرفته است؛ فرایندی که از پدیده مورد برنامه‌ریزی مستقل است.^{۵۶} مجموع این تحولات زمینه گذار برنامه‌ریزی شهری از حرفه مبتنی بر طراحی و معماری به سمت علوم اجتماعی را فراهم کرد. به طوری که از میانه سده بیستم صاحب‌نظران علوم اجتماعی، که به برنامه‌ریزان دانشگاهی و دانش‌پژوه پیوسته

بودند، تمرکز و پرداختن بیش از اندازه برنامه‌ریزان به جنبه‌های کالبدی شهرها را مورد پرسش قرار دادند^{۵۷}. نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی با دوری‌گزینی از راه‌حل‌های فنی ساده‌انگارانه و واحد^{۵۸} مدل و روش‌های عقلانی را برای آزمون گزینه‌های سیاسی^{۵۹} تجویز و این نکته را به تصریح بیان می‌کردند که اهداف برنامه‌ریزی و مسیر و ابزارهای دستیابی به آن در درون فرایند سیاسی دموکراتیک و مبتنی بر مدل‌های عقلانی و اثبات‌گرا قابل تعریف است.

اما نکته مهم درباره مدل‌های عقلانی در فرایند برنامه‌ریزی این است که دستیابی به توافق در خصوص اولویت‌های اصلی و به‌کارگیری تخصص‌های مرتبط با برنامه‌ریزی (از اصول اساسی مدل‌های عقلانی) پیش‌تر از سوی خود کارل مانهایم و ذیل نقد اثبات‌گرایی مورد پرسش جدی بودند.^{۶۰} او در جستاری با عنوان «جامعه‌شناسی دانش»، موضوع‌هایی را طرح کرد که بعدها رگه‌هایی از آن‌ها را می‌توان در نقدهای پس‌ساختارگرایان/پسامدرنیست‌ها، تحت عنوان «نقد جهان‌شمولیت»، ردیابی کرد:

برای هر مشارکت‌کننده‌ای — در هر بحثی — ابژه کم‌وبیش معنای متفاوتی دارد؛ زیرا همه چارچوب‌های ارجاع خاص مشارکت‌کنندگان را برمی‌انگیزاند و اینکه درنهایت کدام معنا از ابژه در دورنمای سایر مشارکت‌کنندگان باقی می‌ماند، امری است که دست کم تا حدودی مبهم باقی می‌ماند... البته این نوع رویکرد بر این نکته دلالت ندارد که هیچ معیاری برای درستی و نادرستی در یک بحث وجود ندارد... بلکه این معیارها در ارتباط با موقعیت‌های پیش‌آمده تعریف می‌شوند... درواقع منافع و قدرت حاصل از درک چشم‌اندازهای مختلف توسط موقعیت‌های اجتماعی مقید شده^{۶۱} است.^{۶۲}

به‌کارگیری اندیشه‌های کارل مانهایم در حوزه نظریه برنامه‌ریزی شهری به کنار نهادن انگاره‌ها از ارزش، روش‌شناسی بدون سوگیری^{۶۳} و انکار این موضوع که آینده‌نگرها

49. master plan
 50. blue print
 51. Fainstein, *ibid.*
 52. planner's modus operandi
 ۵۳. نک:
 K. Mannheim, *Man, and Society in an Age of Reconstruction.*
 54. planning bureaucracy was subject to parliamentary control
 55. Fainstein, *ibid.*, p. 59.
 56. planning process was independent of the thing that was planned: Hall, *ibid.* pp. 360-362.
 ۵۷. دانشپور، همان، ص ۱۲.
 58. single and simple
 59. policy alternatives
 60. Fainstein, *ibid.*
 61. conditioned by the social situations
 62. Mannheim, "The Sociology of Knowledge", p. 281, 283, 284.
 63. unbiased methodology

این نقدها منجر به شکل‌گیری دو جریان عمده در نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی شد: در یک سو الگوواره نومیاریکسیستی^{۶۴} در برنامه‌ریزی رشد یافت که در پی دگرگونی ساختاری و دستیابی به برنامه‌ریزی مساوات‌خواه و حذف مالکیت خصوصی بود و در سوی دیگر برنامه‌ریزی ظهور یافتند که، به جای سازمان‌های مرتبط با اداره شهر و گروه‌های کسب‌وکار، در سازمان‌های اجتماع‌محور فعالیت داشتند تا دستاوردهای منصفانه‌تری حاصل شود. در حال حاضر نظریه‌های برنامه‌ریزی میانه‌روتری طرح شده‌اند که برنامه‌ریزی را در بستر وسیع‌تر و مبتنی بر چارچوب فکری و نظری پسااثبات‌گرایانه قرار داده‌اند، به طوری که ارتباط مستحکمی با رهیافت رابطه‌ای کارل مانهایم دارند و از رهیافت فنی صرف^{۶۵} دوری گزیده‌اند^{۶۶}. نمونه بارز این رهیافت که با اندیشه مانهایم ارتباط و پیوند نزدیکی دارد، برنامه‌ریزی ارتباطی است که در آن از چارچوب‌های هابرماسی استفاده می‌شود و کوششی در نظریه‌پردازی روابط فرافردی بین عاملین تصمیم‌گیری گوناگون در یک صحنه برنامه‌ریزی است.^{۶۷} عمل ارتباطی هابرماس بر فرض دستیابی به هم‌آیی و کنش ارتباطی استوار است که به صورت فعال توسط اعضای یک جامعه بین‌ارتباطی پایه‌گذاری می‌شود. چنین تحولاتی زمینه طرح شدن گونه‌شناسی پسااثبات‌گرا از نظریه‌های برنامه‌ریزی را فراهم کرده است.^{۶۸}

بر اساس آنچه که به طور فشرده در این بند بیان شد، تحولات نظریه‌های برنامه‌ریزی را می‌توان به طور کلی بر مبنای گذار از رهیافت کالبدی و مبتنی بر طراحی زیباشناختی در اوایل سده بیستم به رهیافت مبتنی بر عقلانیت و جامعیت و با پررنگ شدن نقش علوم اجتماعی در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی و در ادامه نقدهای مختلفی که به این دو انگاشت از سوی صاحب‌نظران مختلف شده است، دوره‌بندی کرد. انتقادهای یادشده مجموعه‌ای از آراء لیندبلوم و رهیافت اندک‌افرا و رهیافت‌های مارکسیستی و مساوات‌خواهانه

می‌توانند فرض کنند تجربه گذشته به شکل ساده‌انگارانه‌ای در بستر تاریخی جدید تکرار می‌شود، منتهی شد. از این رو تحلیل‌های کمی مبتنی بر هزینه-فایده^{۶۹} در مدل‌های عقلانی مورد پرسش جدی قرار گرفت و مانهایم به کارگیری تحلیل‌های تطبیقی^{۷۰} را به جای روش‌شناسی عقلانی پیشنهاد داد. چنین رهیافتی الزاماً ارزش‌بنیان بوده و فراخوانی است برای اشکال مختلف دستیابی به شناخت؛ اشکالی که به سادگی و به تنهایی از روش‌ها و آموزش‌های علمی بر نمی‌آید. نمونه بارز معاصر تجلی اندیشه‌های کارل مانهایم را می‌توان در رهیافت گیدنز نسبت به مسیر کسب دانش جست‌وجو کرد که نه اثبات‌گراست و نه نسبیست‌گرا؛ بلکه مسیری «رابطه‌گرا»^{۷۱} است.^{۷۲}

بر اساس آنچه گفته شد، به ایده جامعیت و برنامه‌ریزی جامع و سپس مدل‌های عقلانی نقد جدی وارد شد. آلتوسر بر این باور بود که ایده جامعیت در برنامه‌ریزی سبب می‌شود که برنامه‌ریزان همه منافع موجود در یک شهر را به سمت مجموعه واحدی از اهداف کلان هدایت کنند و ظرفیت‌های فنی را برای دستیابی به این اهداف به کار گیرند.^{۷۳} چارلز لیندبلوم جامعیت و عقلانیت در برنامه‌ریزی را نامطلوب می‌دانست و فرایند برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری را فرایندی اندک‌افزا و مبتنی بر استراتژی «حرکت آهسته به جلو»^{۷۴} تعریف کرد.^{۷۵} در ادامه تحولات نظریه‌های برنامه‌ریزی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی بر موضوع قدرت و مالکیت توسعه‌دهندگان و گروه‌های برخوردار و طبقات بالای جامعه^{۷۶} تأکید داشتند و برنامه‌ریزی جامع و عقلانی را از منظر بی‌تفاوتی نسبت به این موضوع نقد می‌کردند. برای این گروه از برنامه‌ریزان دستیابی به منفعت عمومی معیاری برای توجیه اخلاقی برنامه‌ریزی نبود، بلکه به جای آن کاستن از نابرابری‌های حاصل از فقر و تبعیض‌های نژادی^{۷۷} عاملی بود که می‌توانست ماهیت برنامه‌ریزی و سوبیه‌های اخلاقی آن را توجیه کند.^{۷۸}

- 64. quantitative cost-benefit analysis
- 65. comparative analysis
- 66. relationist
- 67. Fainstein, *ibid*, p. 61.

نک: ۶۸

- A. Altshuler, *The City Planning Process*.

- 69. Muddling Through

نک: ۷۰

- C. Lindblom, "The Science of Muddling Through".

- 71. upper-class groups

- 72. racial discrimination

- 73. Fainstein, *ibid*, p. 62.

- 74. neo-Marxist paradigm

- 75. purely technical approach

- 76. Fainstein, *ibid*, p. 63; F.

- Fischer, *Reframing Public Policy*, p. 12, 13.

- 77. J. Habermas,

- Communication and the Evolution of Society*, p. 9.

- 78. P. Allmendinger, "Towards a Post-Positivist Typology of Planning Theory", p. 77-78.

- 79. praxis

مفهوم پرکسیس، متفاوت با کاربست (یعنی یک عمل ساده ابزار) است: در پرکسیس، از یک سو، عمل را دارای ارتباط متقابل با عاملان و زمینه زیست آن‌ها می‌پندارند، و از سوی دیگر، جهان بیرونی را حاصل تعاملات پیشین انسان‌ها می‌دانند (نک: دانشپور، همان، ص ۲۷).

- 80. R. Upton, "Planning Praxis; Ethics, Values and Theory";

- E. Alexander, *Approaches to Planning: Introducing Current Planning Theories, Concepts and Issues*, p. 4.



تا رهیافت‌های نوین دهه‌های اخیر همچون برنامه‌ریزی پسااثبات‌گرا را در بر می‌گیرد.

۳. بازخوانی عوامل مؤثر بر دگرگونی و تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی در قرن بیستم

برنامه‌ریزی به‌منزلهٔ یک پرکسیس^{۷۹} که حاصل میان‌کنش دیالکتیکی بین نظر و عمل است، عمیقاً ریشه در بسترهای نهادی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، قانونی، و محیطی هر جامعه‌ای دارد؛^{۸۰} از این‌رو نگاه به برنامه‌ریزی به‌مثابهٔ فعالیتی فنی یا غیرسیاسی و فارغ از زمینه و کاربست آن، دیدگاهی غیرواقع‌بینانه و کوتاه‌نظرانه است^{۸۱} و عوامل و رویدادهای گوناگونی بر سیر دگرگونی نظریه‌های برنامه‌ریزی اثر می‌گذارند؛ عواملی که برخی از آن‌ها به‌طور مستقیم برخاسته از انتظام برنامه‌ریزی و برخی دیگر ملهم از بسترهای اقتصاد سیاسی اثرگذار بر آن هستند و در تأثیر و تأثری متقابل با یکدیگر قرار دارند. در ادامه به‌طور فشرده برخی از مهم‌ترین عوامل این دگرگونی، که بن‌مایه‌های آن‌ها در دوره‌های زمانی خاصی شکل گرفته و به‌تدریج بسترهای لازم برای تکوین نظریه‌ها را مهیا کرده‌اند، بیان می‌شوند.

نخست، انتقاد از اصول و شیوه‌های برنامه‌ریزی جامع‌سنتی، فن‌سالارانه^{۸۲}، آمرانه و از بالا به پایین: از اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و در دههٔ ۱۹۶۰، با ظاهر شدن مشکلات توسعه‌های شهریِ پساچنگ (مانند مسکن اجتماعی) و با دگرگونی و پیچیده‌تر شدن مشکلات شهری کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، و همچنین در نتیجهٔ تحلیل‌ها و انتقادهای انجام‌شده از کاستی‌های نظری و کاربستی رهیافت سنتی و جامع برنامه‌ریزی — مانند توجه نکردن به مشکلات، فقدان تمرکز بر اهداف یا موضوعات کلیدی، جبرگرایی کالبدی^{۸۳}، نبود آمادگی برای مواجهه با عدم قطعیت‌ها، بی‌توجهی به فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، نرم‌ش‌ناپذیربودن برنامه، بی‌توجهی به تدوین گزینه‌های

ممکن، اجرا و فرایینی^{۸۴} برنامه، فن‌سالاری، بخشی‌نگری و بی‌توجهی به یکپارچگی در برنامه‌ریزی، نخبه‌گرایی به جای جلب مشارکت کنشگران در فرایند برنامه‌ریزی، کم‌توجهی به ویژگی‌های بستر و محیط مورد برنامه‌ریزی، کم‌توجهی به فرایندهای سیاسی و قدرت در برنامه‌ریزی، در نظر نگرفتن منابع موجود و در دسترس، و جز آن — دیدگاه‌های مرتبط با برنامه‌ریزی شهری نیز تحول یافتند.^{۸۵} در نتیجهٔ این مسائل و همچنین تحت اثر ظهور «دیدگاه سیستمی»^{۸۶} و «شیوه‌های شرکتی مدیریت و تصمیم‌گیری»^{۸۷}، بسترهای مورد نیاز برای شکل‌گیری رهیافت‌های مشارکتی‌تر و اجرایی‌تر برنامه‌ریزی فراهم شد و برنامه‌ریزی از فرایندی صرفاً مبتنی بر جنبهٔ کالبدی به سوی جنبه‌های سیاسی-اجتماعی تغییر یافت.

اگرچه برخی نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی^{۸۸} در امریکا از نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۵۰ به وجود منافع گوناگون و ماهیت سیاسی^{۸۹} برنامه‌ریزی توجه کرده بودند، اما این نظریه‌پردازان در بیشتر موارد از اواخر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به‌تدریج بر ارزش‌گرا^{۹۰} و سیاسی بودن ماهیت برنامه‌ریزی در پژوهش‌های خود تأکید کردند.^{۹۱} همچنین در نتیجهٔ انتقادهای وارده بر حرفه‌ای‌گرایی^{۹۲} و نخبه‌گرایی برنامه‌ریزان و کاستی‌های دموکراسی‌نمایدگی^{۹۳}، توجه به موضوع‌هایی همچون مشارکت عمومی، منافع گوناگون، و مساوات و عدالت در برنامه‌ریزی اهمیت یافت.

از نخستین واکنش‌های دولتی به اهمیت امر مشارکت مردمی تدوین گزارش «گروه مشورتی برنامه‌ریزی»^{۹۴} در سال ۱۹۶۵ در انگلستان بود؛ ارزیابی عملکرد سیستم برنامه‌ریزی (تحت قانون ۱۹۴۷ برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای)، هم به‌لحاظ دستیابی به اهداف سیاستی و هم به‌لحاظ وضعیت مشارکت عمومی در فرایند برنامه‌ریزی، یکی از اهداف این گزارش را تشکیل می‌داد. پیشنهاد اصلی این گزارش (که در تدوین قانون ۱۹۶۸ برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای انگلستان به کار گرفته شد)، ایجاد تمایز بین دو سطح برنامه‌ریزی توسعه —

۸۱. نک: جان فریدمن، «به سوی برنامه‌ریزی غیراقلیدسی»؛

J. Knieling & F. Othengrafen, *Planning Cultures in Europe, Decoding Cultural Phenomena in Urban and Regional Planning*; R. Klosterman, "Foundations for Normative Planning".

82. technocratic

83. physical determinism

84. monitoring

۸۵. نک: دانشپور، همان، ص ۱۴۶-

۱۵۵؛ جواد مهدیزاده و دیگران، *برنامه‌ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)*، ص ۷۹-۸۳؛

Taylor, *ibid*, pp. 3-4, 66-67, 140-151.

۸۶. systems view of planning
نک:

B.J. McLoughlin, *Urban and Regional Planning- A Systems Approach*; G. Chadwick, *A Systems View of Planning.*

۸۷. corporate styles of management and decision-making
نک:

Bains Report, *The New Local Authorities - Management and Structure.*

۸۸. نک:

M. Meyerson & E. Banfield, *Politics, Planning and the Public Interest—the Case of Public Housing in Chicago*; N. Long, "Planning and Politics in Urban Development"; P. Davidoff, "Advocacy and Pluralism in Planning".

۸۹. نورتون لانگ بیان می‌کند: «برنامه‌ها در هرگونه نظام دموکراسی، از سیاست‌ها — بخوانید امور سیاسی — تشکیل می‌شوند. مسئله این نیست که آیا برنامه‌ریزی نشان‌دهندهٔ امور سیاسی است یا خیر، بلکه مسئله اینجاست که روابط سیاسی مربوط به چه کسانی را نشان می‌دهد. برنامه‌ریزان به دنبال اجرای چه ارزش‌هایی و ارزش‌های چه کسانی هستند؟... برنامه‌ها در واقع پروگرام‌هایی سیاسی هستند. به تعبیری عام‌تر، آن‌ها فلسفه‌های سیاسی و راه‌های اجرای انگاشت‌های متفاوت از "زندگی خوب" را نشان می‌دهند. برنامه‌ریز دیگر نمی‌تواند خود را در پناه بی‌طرفی علمی قرار دهد (Long, ibid, p.168).

90. Value-laden

۹۱. نک:

J. Davies, *The Evangelistic Bureaucrat: A Study of a Planning Exercise in Newcastle-upon-Tyne*; N. Dennis, *Public Participation and Planners' Blight*.

92. professionalism

۹۳. representative democracy:

کاستی‌هایی همچون نخبه‌گرایی، حمایت از صاحبان قدرت و ثروت، بی‌توجهی به منافع فقرا و گروه‌های به حاشیه رانده‌شده، و نبود امکان و توانایی گروه‌های ضعیف و محروم جامعه برای پیگیری خواسته‌های خود از طریق سازوکارهای انتخاباتی.

94. Planning Advisory Group (the 'PAG' report)

95. 'structure' planning

96. 'local' planning

97. Skeffington report

98. taking an 'active part'

یعنی برنامه‌ریزی «ساختاری»^{۹۵} و برنامه‌ریزی «محلی»^{۹۶} (برای افزایش نقش مشارکت عمومی در فرایند برنامه‌ریزی) — بود. همچنین در سال ۱۹۶۸ «گزارش اسکفینگتون»^{۹۷} به منظور بررسی بهترین روش‌های مشارکت عمومی در تهیه برنامه‌های توسعه محلی تهیه شد؛ در این گزارش مشارکت عمومی نه تنها آگاه شدن، مشورت، و واکنش به اطلاعات قلمداد شد، بلکه «مشارکت فعالانه»^{۹۸} در فرایند تهیه برنامه محلی تعریف گردید و در این خصوص پیشنهادهایی نیز عرضه شد. در واقع این نظریه‌ها و گزارش‌ها و همچنین نظریه «نردبان مشارکت» آرنشتاین^{۹۹} بستر مورد نیاز را برای جرح و تعدیل دیدگاه‌های فنی‌تر و تمرکزگرایانه‌تر برنامه‌ریزی جامع دهه ۱۹۶۰ به سوی دیدگاه‌های مشارکتی و تکثرگراتر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فراهم کرد.^{۱۰۰}

از مهم‌ترین انتقادهای وارد بر نظریه برنامه‌ریزی جامع در خصوص کاستی‌ها و مشکلات مربوط به اجرا در نظر گرفتن گام‌های تدوین برنامه به صورت خطی، گام به گام^{۱۰۱}، و مجزا از مرحله اجرا و بی‌توجهی به اجرا در گام‌های تدوین برنامه بود^{۱۰۲}؛ بنابر اعتقاد بسیاری از این منتقدان و نظریه‌پردازان، از آنجاکه در جوامع سرمایه‌داری لیبرال همچون بریتانیا، علاوه بر دولت و نهادهای برنامه‌ریزی، توسعه‌دهندگان بخش خصوصی و سایر شهروندان نیز بر اجرای برنامه‌های توسعه اثر می‌گذارند، اجرای مؤثر برنامه‌ها در گرو توجه به انعطاف‌پذیری در تدوین سیاست‌ها در برابر دگرگونی‌های اجتماعی، توجه به منافع نقش‌آفرینان گوناگون، مشارکت عمومی، و ارتقای مهارت‌های ارتباط بین‌فردی^{۱۰۳} و مذاکره^{۱۰۴} است.^{۱۰۵} این تأکید بر ارتباطات بین‌فردی و مذاکره — با اثربرداری از نظریه «عمل ارتباطی»^{۱۰۶} هابرماس فیلسوف آلمانی^{۱۰۷} — منجر به تدوین «نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی»^{۱۰۸} — توسط نظریه‌پرداز پیشرو آمریکایی، جان فارستر، و با تأکید بر روابط قدرت در برنامه‌ریزی^{۱۰۹} — و تبدیل آن به اولویت نخست و الگوی غالب نظریه برنامه‌ریزی

طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شد؛ به گونه‌ای که نظریه‌های نوین برنامه‌ریزی عموماً حول این نظریه تدوین شدند.^{۱۱۰}

دوم. جنبش‌های اعتراضی شهری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰: در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ مسائلی همچون بی‌عدالتی، نابرابری، نظامیگری، و نخبه‌گرایی موجب ظهور موجی از جنبش‌های اعتراضی در سراسر اروپا و ایالات متحده شد؛ جنبش‌هایی برای حمایت از حقوق زنان (فمینیسم)، حقوق کارگران، حقوق سیاه‌پوستان و اقلیت‌ها، حقوق شهروندی و مدنی^{۱۱۱}، و اعتراض به جنگ ایالات متحده در ویتنام. نکته حایز توجه اینکه جنبش‌های اجتماعی در خلأ ایجاد نمی‌شوند، بلکه معمولاً در بسترها و دوره‌های تاریخی و سیاسی خاص هر کشور پدید می‌آیند؛ به‌طور مثال، برداشت مسلط از جنبش‌های این دوره در ایتالیا مربوط به مبارزات طبقاتی، و در ایالات متحده مربوط به بسط آزادی‌های فردی و مدنی مانند جنبش آزادی بیان، اعطای شهروندی کامل به آمریکایی‌های افریقایی‌تبار، و اعتراض علیه درگیری ایالات متحده در جنگ ویتنام بود.^{۱۱۲} در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و با تسلط الگوی دولت رفاه و اقتصاد کینزی — فوردی^{۱۱۳}، از یک سو، افزایش درآمد سرانه و توسعه اقتصادی بی‌سابقه کشورهای پیشرفته صنعتی منجر به تغییرات تدریجی ارزش‌های اجتماعی، از تأکید صرف بر مسائل مادی تا تأکید بیشتر بر مسائل پسامادی^{۱۱۴}، فرهنگی — هویتی، و کیفیت زندگی شد^{۱۱۵}، از سوی دیگر، دگرگونی ساختاری و اقدامات نوسازی شهری^{۱۱۶} توسط بوروکراسی‌های عمومی^{۱۱۷} دولت رفاه — به‌رغم اهداف برابری‌خواهانه آن‌ها — موجب افزایش جدایی‌گزینی اجتماعی و جانب‌داری از منافع خواص^{۱۱۸} و صاحبان قدرت شد.^{۱۱۹} این دو امر در کنار یکدیگر مسائل سیاسی جدیدی را ایجاد کردند و نیروی محرکه شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شدند که به دنبال مساوات و به رسمیت شناختن همهٔ افراد و گروه‌ها بودند.^{۱۲۰}



۹۹. نک:

S. Arnstein, "A Ladder of Citizen Participation".
100. Taylor, *ibid*, pp. 84-90.
101. linear, step-by-step

۱۰۲. «این اندیشه [استباه] که برنامه‌ریزی و اجرا دو فعالیت متمایز و مجزا از یکدیگرند، همچنان سرسختانه ادامه دارد» «جامعه بیش از حد برنامه‌ریزی نموده و کاربست برنامه‌های بسیار کمی را تجربه کرده است... مشکل اجرا مشکلی اساسی است». «مشکل دیگر مربوط به اتخاذ "عقلانی‌تر" تصمیم‌ها نیست، بلکه مربوط به چگونگی بهبود کیفیت عمل و اجرا است» (نک: Friedmann, "Notes on Societal Action", p. 111)

103. interpersonal skills of communication
104. negotiation

۱۰۵. نک:

Lindblom, *ibid*; E. Bardach, *The Implementation Game: What Happens after a Bill Becomes Law*; S. Barrett & E. Fudge, *Policy and Action: Essays on the Implementation of Public Policy*; L. Pressman & A. Wildavsky, *Implementation*; Friedmann, "Notes on Societal Action"; R. Fisher & W. Ury, *Getting to Yes: Negotiating Agreement Without Giving in*; H. Raiffa, *The Art and Science of Negotiation*; L. Susskind & J. Cruikshank, *Breaking the Impasse: Consensual Approaches to Resolving Public Disputes*.

بنابر اعتقاد این نظریه‌پردازان، برنامه‌ریزان بخش عمومی ←

و برنامه‌ریزی شهری داشته‌اند؛ به گونه‌ای که بسیاری از نوشته‌های پژوهشگران شهری چپ‌گرای^{۱۳۱}ی بعد از ۱۹۶۸، با تأکید بر ماهیت اجتماعی، سیاسی، و ایدئولوژیکی فضای شهری، تحت عنوان کلی «نظریه شهری انتقادی»^{۱۳۲} شناخته شدند.^{۱۳۳} مطالبات احزاب چپ جدید^{۱۳۴} در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای ایجاد دموکراسی مشورتی^{۱۳۵} و همچنین مخالفت‌های جنبش‌های اعتراضی شهری آن زمان علیه برنامه‌ریزی بالا به پایین^{۱۳۶} و تصمیم‌سازی جزیره‌ای و تکنوکراتیک^{۱۳۷} الهام‌بخش اندیشمندان علوم اجتماعی برای بازبینی نظریه دموکراتیک شد. آن‌ها در پی انگاشت‌هایی بودند که به بسط دموکراسی — فراتر از رأی‌گیری دوره‌ای و دموکراسی نمایندگی^{۱۳۸} — بیانجامد^{۱۳۹}. یکی از برجسته‌ترین این نظریه‌پردازان، که جنبش‌های یادشده را مرتبط با تحولات فرهنگی، ارزشی، و شبکه‌های ارتباطی جوامع سرمایه‌داری می‌داند، هابرماس است. به عقیده او کالایی شدن ناشی از رشد اقتصاد مصرفی سرمایه‌داری و دولت رفاه بوروکراتیک است که پس از جنگ جهانی دوم به درون زندگی خصوصی افراد جامعه گسترش یافته و چنین وضعیتی به ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید انجامیده است. به باور او، در نظام سرمایه‌داری پساجنگ، افزایش دخالت دولت در بازار به تدریج موجب بحران عقلانیت و بحران مشروعیت^{۱۴۰} دولت می‌شود و انگیزه‌ها و ارزش‌های سنتی جامعه را تضعیف می‌کند؛ درحالی که حل این مسئله تنها از طریق افزایش عقلانیت ارتباطی و دستیابی به هم‌رأیی عمل‌گرایانه^{۱۴۱} در حوزه عمومی^{۱۴۲} ممکن خواهد شد.^{۱۴۳} سوم، تحولات حاصل از گذار از دوران مدرنیسم به پسامدرنیسم^{۱۴۴}: اگرچه بسیاری از جنبش‌های ادبی، فرهنگی، و هنری که پسامدرن نامیده شده‌اند را می‌توان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ردیابی کرد، و حتی برخی منتقدان سال‌های پیش‌تر را نیز مد نظر دارند، اما عموماً طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تغییری اساسی در اندیشه و فرهنگ غربی از مدرنیسم به پسامدرنیسم

از آنجاکه هم برنامه‌های رفاه اجتماعی و هم جمعیت متأثر از آن‌ها بیشتر در عرصه‌های کلان‌شهری متمرکز بودند، جنبش‌های اعتراضی علیه برنامه‌های عمومی و تبعیض‌ناشی از اجرای آن‌ها عمدتاً در شهرها رخ داد؛ شهرها تبدیل به عرصه کشمکش میان گروه‌های نژادی و قومی و خاستگاه شکل‌گیری جنبش‌های مربوط به آزادی‌های مدنی شدند؛ شورش‌هایی رخ نمودند که ناشی از مطالبه منافی بود که اغلب مختص طبقات ویژه‌ای بودند.^{۱۴۱} به‌طور مثال در نیویورک ایجاد شبکه راه‌ها، دگرگون‌سازی‌های زیربنایی شهری، و توسعه‌های پیراشهری در زمان شهرداری رابرت موزز^{۱۴۲} منجر به تغییرات اساسی شیوه زندگی شهری شد؛ مسائلی همچون خالی شدن مراکز شهری، اشغال آن‌ها توسط اقشار فرودست شهری (عمدتاً آمریکایی‌های افریقایی‌تبار) و دسترسی محدود آن‌ها به خدمات رفاهی، و همچنین نارضایتی حومه‌نشینان از کیفیت بی‌روح زندگی پیراشهری نقشی اساسی در نارضایتی عمومی از وضع موجود و نیز اهمیت یافتن اندیشه‌های جین جیکوبز^{۱۴۳} در باب ستایش تنوع و زندگی محله‌ای و در وقوع وقایع چشمگیر ۱۹۶۸ در ایالات متحده داشتند. در پاریس نیز ساخت بزرگراه‌ها و انهدام محله‌های سنتی به احیای پویای وسیع‌تر جنبش سال ۱۹۶۸ یاری رساند.^{۱۴۴} در چنین فضایی بود که هانری لوفور، نظریه‌پرداز معروف فرانسوی، در سال ۱۹۶۸ در کتاب نوشتارهایی درباره شهرها «حق به شهر»^{۱۴۵} را در تقابل با نظریه‌ها و عمل‌های نخبه‌گرایانه طرح کرد^{۱۴۶}؛ او با اعتقاد به «دموکراتیک‌سازی کنترل بر وسایل جمعی تولید فضای شهری»^{۱۴۷}، به دنبال شهری بود که در دسترس و از آن همه ساکنان^{۱۴۸} شهر باشد^{۱۴۹}.

در همین راستا، جنبش‌های اعتراضی این برهه تاریخی که با الهام از رویای تحقق جامعه‌ای دموکراتیک، آزاد، و بازتر به دنبال دگرگونی اجتماعی در انطباق با اهداف آزادی‌خواهانه خود بودند^{۱۵۰}، اثرهای عمیقی بر نظریه‌پردازی‌های شهری

برای اجرای مؤثر برنامه‌ها سه وظیفه اصلی بر عهده دارند: نخست، آن‌ها باید سایر نقش‌آفرینان و دخیلان را شناسایی کنند و به رسمیت بشناسند، دوم، آن‌ها باید با این نقش‌آفرینان تماس بگیرند، سوم، از آنجا که هر کدام از دخیلان اهداف خاص خود را دارند، برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران بایستی مهارت‌های مذاکره — از طریق چانه‌زنی (bargaining) — با سایر دخیلانی که منابع توسعه را در اختیار دارند کسب کنند (نک: Taylor, ibid, p.117, 123).

106. theory of 'communicative action'

۱۰۷. نک:

Habermas, *Communication and the Evolution of Society*.
108. communicative planning theory

۱۰۹. بنا بر استدلال فارستر: «برنامه‌ریزان با انتخاب توجه یا عدم توجه به قدرت سیاسی در فرایند برنامه‌ریزی، می‌توانند این فرایند را دموکراتیک‌تر یا غیردموکراتیک‌تر، و فن‌سالارانه‌تر یا کمتر فن‌سالارانه نمایند، یا آن را بیشتر تحت تسلط اصحاب قدرت یا کمتر تحت سیطره نفوذ آنان قرار دهند. به‌طور مثال: برنامه‌ریزان نه تنها به اسناد، بلکه به مشارکت نیز شکل می‌بخشند؛ با چه کسانی ارتباط برقرار می‌شود، چه کسانی در جلسات غیررسمی بازبینی برنامه شرکت می‌کنند، چه کسانی سایرین را در مورد گزینه‌های توسعه پروژه متقاعد می‌نمایند... برنامه‌ریزان سازماندهندگان افکار عمومی‌اند؛ آن‌ها می‌توانند در شکل‌دهی به افکار عمومی در جهت گزینه‌های عمل، هزینه‌ها و منافع خاص، یا استدلال‌های خاص به‌منفع / علیه پیشنهادهای تأثیرگذار باشند» (نک: Forester, *Planning in the Face of Power*, p. 28).

روی داده است. این جریان فکری که در ابتدا از عرصه ادبیات آغاز شد، به‌مرور همه حوزه‌ها از جمله هنر، معماری، موسیقی، فیلم، ادبیات، جامعه‌شناسی، ارتباطات، مد، فناوری، و آموزش را تحت تأثیر خود قرار داد.^{۱۴۵} برخی صاحب‌نظران پسامدرنیسم را یک جریان فکری در تقابل با مدرنیسم و برخی دیگر آن را در امتداد و ادامه مدرنیسم می‌دانند؛ اما به‌طور مسلم دوران پسامدرنیسم را به‌سختی می‌توان از دوران مدرنیسم مجزا کرد. پسامدرنیسم در واقع، به‌منزله «بخشی از مدرنیسم»، پی‌آیند و برآیند مدرنیسم محسوب می‌شود که به مخالفت با عقاید و اندیشه‌های آن برخاسته است.^{۱۴۶} پسامدرنیسم پدیده‌ای چندوجهی، پیچیده، و مبهم است که کاوش برای یافتن معنای دقیق آن بسیار دشوار می‌نماید؛ اما بن‌مایه اندیشه پسامدرن در واقع ناظر بر «به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و تکررگرایی»^{۱۴۷}، «نقد عقلانیت و روش‌های علمی متداول»، و «نفی هرگونه فراروایت»^{۱۴۸} و حقیقت مطلق است.^{۱۴۹} مهم‌ترین آموزه‌های پسامدرنیسم در برابر محورهای فکری مدرنیسم شامل این موارد می‌شود: نفی خردگرایی مدرن، نفی واقع‌نمایی علوم، اعتقاد به نسبیت‌گرایی فراگیر، تأکید بر تمرکززدایی، رد قدرت‌های مرکزی و رژیم‌های خودکامه، توجه به حقوق بشر و گروه‌های به حاشیه رانده شده^{۱۵۰}، اعتقاد به عمل جمعی^{۱۵۱} و تکررگرایی، حفظ تنوع و چندگانگی، توجه به جنبه‌های کیفی و معیارهای زیبایی‌شناختی در کنار معیارهای فنی، توجه به اهمیت نواحی محلی^{۱۵۲} و خرده‌فرهنگ‌ها و مخالفت با حل شدن آن‌ها در فرهنگ‌های مسلط، استفاده پایدار از طبیعت، توجه به پیوستگی زمانی، بنیادستیزی و مخالفت با هر نظریه اجتماعی مبتنی بر حقیقت‌جویی، نپذیرفتن هرگونه اصول قطعی و فرانظریه برای ایجاد نظم نهایی و ثابت.^{۱۵۳}

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تعیین‌کننده در گذار واقعی از دوران مدرنیسم به پسامدرنیسم معماری و برنامه‌ریزی شهری^{۱۵۴} بوده است. دو جنبه مهم تغییر از الگوی مدرن برنامه‌ریزی

شهری به الگوی پسامدرن آن به این شرح هستند^{۱۵۵}:

الف. تغییر در پایه‌های شناخت‌شناسانه^{۱۵۶} برنامه‌ریزی: در برنامه‌ریزی مدرن به‌دنبال عقلانی‌تر کردن تصمیمات سیاسی و عمومی بوده‌اند؛ عقلانیتی ابزاری^{۱۵۷} که به‌دقت همه اختیارات و گزینه‌ها را بررسی و ارزیابی می‌کند. به بیان دیگر، رهیافت مدرن برنامه‌ریزی عمدتاً متکی بر علوم اثباتی^{۱۵۸}، تحلیل و مدل‌سازی کمی^{۱۵۹}، و همچنین مدلی از بالا به پایین در عمل برنامه‌ریزی است؛ بدین معنی که در فرض این مدل، دولت دارای تمایلات اصلاح‌طلبانه و پیشرو در جامعه محسوب می‌شود که منافع عمومی را در نظر می‌گیرد و به این ترتیب دولت به مسئول و مرجع برنامه‌ریزی شهری در جامعه تبدیل می‌شود. در همین زمینه، در برنامه‌ریزی مدرن در راستای تحقق منافع عمومی، نظریه‌پردازان به‌دنبال ویژگی جامعیت بوده‌اند تا همه جوانب و ابعاد را در برنامه‌ریزی در نظر گرفته باشند.

اما در برنامه‌ریزی پسامدرن معتقدند که صرفاً عقلانیت و منطق در کسب شناخت و دانش مهم نیستند، و شناخت و دانش درباره موضوعی خاص می‌تواند متناقض باشد؛ زیرا ممکن است افراد نسبت به یک موضوع خاص دارای دیدگاه‌های مختلفی باشند. در واقع دانش گسسته و چندوجهی است و لزوماً عقلانی نیست، به‌طور اجتماعی و در ذهن شخص ساخته‌وپرداخته می‌شود، مبتنی بر بستر و زمینه^{۱۶۰} است، و نه چیزی که از پیش وجود داشته باشد تا کشف شود. بنابراین با همان سرعتی که بستر و زمینه، زاویه دید شخص، یا رویدادها و وقایع تغییر می‌کنند، دانش (شناخت) نیز می‌تواند تغییر کند.

ب. به‌کارگیری ارزش‌ها^{۱۶۱} یا نظریه هنجارین برنامه‌ریزی^{۱۶۲}: در برنامه‌ریزی پسامدرن، «خرد، عادات، مفاهیم ثابت و ایستا، و اصول بدیهی دانش رایج در مدرنیسم» مورد اعتراض هستند و بنابراین دانش به‌صورت اشکال غیرجمعی^{۱۶۳} اندیشه در نظر گرفته می‌شود و آن را جدا از ارزش‌ها می‌انگارند. رهیافت برنامه‌ریزی پسامدرن بر این عقیده استوار است که یک گونه



انسانی، هدف، دانش، و روشی خاص برای برنامه‌ریزی وجود ندارد و در برنامه‌ریزی باید صاحبان منافع گوناگون و ارزش‌های آن‌ها در نظر گرفته شوند.

بنابراین، در مقابل تمرکزی که در مدرنیسم بر برنامه‌ریزی مبتنی بر فرایندهای بالا به پایین و دولت‌محور، عقلانیت ابزاری و کارکردی، جامعیت، و وحدت و کل‌گرایی شده است، برنامه‌ریزان پسامدرن به حرکت به سمت برنامه‌ریزی مبتنی بر اجتماع^{۱۶۴} و فرایندهای پایین به بالا، عقلانیت ارتباطی و دانش عملی^{۱۶۵} (شامل دانش‌های شهودی^{۱۶۶}، زمینه‌ای و تجربی^{۱۶۷})، پیچیدگی، تفاوت و تکثرگرایی، و تحقق عدالت اجتماعی تأکید دارند و برنامه‌ریزی را دارای خصلتی سیاسی و مذاکره‌ای^{۱۶۸} می‌دانند؛ پسامدرن بیش از آنکه سندمحور باشد، مردم‌محور است، در آن ایده منافع عمومی یکپارچه و فراگیر رد و بر نوع جدیدی از برنامه‌ریزی چندفرهنگی مبتنی بر ویژگی‌های محلی تأکید می‌شود.^{۱۶۹}

چهارم. تحولات حاصل از گذار از اقتصاد فوردی به پساوردی^{۱۷۰}، فروپاشی سوسیالیسم، و شکل‌گیری نولیبرالیسم: از پایان جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه ۱۹۷۰ اداره امور جوامع سرمایه‌داری تحت تأثیر اندیشه‌های سوسیال دموکراسی حکومت رفاه کینزی (با تأکید بر نقش گسترده حکومت در نظارت و مدیریت سازوکارهای بازار به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی همچون اشتغال کامل، دستمزدهای منصفانه، افزایش برابری اجتماعی، و تأمین کالاهای عمومی) بود؛ اما با وقوع بحران مالی جهانی — ناشی از بحران نفتی بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ و کاهش میزان ارزش اضافی حاصل از صنعت (چرخه نخست انباشت سرمایه) — افت و کاهش سودآوری بخش‌های تولید انبوه فوردیست، افزایش رکود صنعتی، تورم و بیکاری، تشدید رقابت بین‌المللی برای جذب و انباشت سرمایه، حکومت رفاه کینزی تحت فشار فزاینده رکود تورمی و سطوح بالای هزینه‌های عمومی مورد نیاز برای تأمین مالی کالاهای

عمومی (بحران سرمایه‌داری فوردی / کینزی) قرار گرفت.^{۱۷۱} در واقع بسیاری از عواملی که موجب راه‌اندازی سیستم فوردی شده بودند، به بی‌ثباتی آن انجامیدند. تغییرات ساختار اقتصادی در نتیجه افزایش سرمایه‌بر شدن صنایع و کاهش نیاز به نیروی کار و افزایش مکان‌های تولید صنعتی در کشورهای غیرغربی^{۱۷۲} اتحاد طبقه کارگر را — که در سیستم تولید انبوه^{۱۷۳} صنعتی ایجاد شده بود — از بین بردند. مهاجرت سیاه‌پوستان از امریکای جنوبی به شهرهای شمال ایالات متحده و همچنین مهاجرت پناهندگان سیاسی و اقتصادی از سراسر جهان به کشورهای ثروتمند غربی رقابت‌های شغلی را تشدید کرد. تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری کاهش یافت، قدرت و نفوذ سیاسی احزاب مبتنی بر اتحادیه‌های کارگری^{۱۷۴} متزلزل شد، و هدف‌ها و ترکیب اجتماعی طرفداران «احزاب چپ اروپایی»^{۱۷۵} و «حزب دموکراتیک ایالات متحده»^{۱۷۶} تغییر یافت.^{۱۷۷} پیشرفت‌های چشمگیر در حوزه فناوری ارتباطات و رایانه منجر به تحرک شتابان سرمایه و جهانی شدن بخش‌های اقتصادی و همچنین افزایش آسیب‌پذیری نواحی محلی در برابر خروج ناگهانی سرمایه‌گذاری‌ها شد. تشدید فردگرایی و مصرف‌گرایی در بین طبقات متوسط به همراه شورش علیه بوروکراسی‌های دولتی غیرپاسخ‌گو بخش‌هایی از مردم را متقاعد کرد که از یک ایدئولوژی مبتنی بر مقررات‌زدایی و تکیه بر فرایندهای بازار خودانگیخته حمایت کنند.^{۱۷۸}

در این برهه بسیاری از منتقدان لیبرال حکومت رفاه^{۱۷۹} به ناکارآمدی فرایندهای تصمیم‌سازی بوروکراتیک و اعمال مالیات‌های بالا و قوانین سخت‌گیرانه بر کسب و کارهای بخش خصوصی (افزایش بار مالیاتی بخش خصوصی برای تأمین هزینه‌های عمومی و دستمزدهای بالا در دوران کینزی) انتقاد کردند و بازگشت به اصول لیبرالیسم کلاسیک را پیشنهاد دادند. همچنین از سوی دیگر، فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی نیز موجب تقویت این اعتقاد شد که بازارهای

۱۱۰. نک:

Taylor, *ibid*, ch. 5,7.

۱۱۱. نک:

P. Saunders, *Social Theory and the Urban Question*, ch. 5.

۱۱۲. دونالد دلاپورتا و ماریو دیانی، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۱۱۳. نک: فرهاد دانش‌نیا و طیب‌السادات حسینی، «جهانی شدن و تحوّل ماهیت جنبش‌های اجتماعی در جوامع غربی»، ص ۹۹-۱۰۱.

114. postmaterial

۱۱۵. نک: رونالد اینگلهارت، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، فصل ۲.

116. urban renewal

117. public bureaucracies

118. particularistic interests

۱۱۹. نک: دیوید هاروی و اندی مری‌فیلد، حق به شهر: ریشه‌های شهری بحران‌های مالی.

120. Fainstein, *ibid*, p. 27.

۱۲۱. نک:

F. Piven & R. Cloward, *Regulating the Poor*, S. Fainstein & N. Fainstein, *Urban Political Movements*; M. Castells, *City and the Grassroots: A Cross-Cultural Theory of Urban Social Movements*.

122. Robert Moses

۱۲۳. نک:

J. Jacobs, *The Death and Life of Great American Cities*.

۱۲۴. هاروی و مری‌فیلد، همان، ص ۲۰-۲۳.

125. The Right to the City

۱۲۶. به زعم لوفور، «حق به شهر یک فرم برتر حقوق است: حق آزادی فرد در جامعه، حق فردیت در اجتماعی شدن، حق به محل سکونت و ساکن شدن، حق به مشارکت و تصاحب ابر اساس نیاز و ارزش استفاده‌ای و نه ارزش مبادله‌ای» [نک: Lefebvre, *Writings on Cities*, ch. 14].

127. democratization of control over the collective means of producing urban space

128. inhabitants

129. N. Brenner, "Open City or the Right to the City?", p. 125.

130. Fainstein, *The Just City*, p. 144.

۱۳۱. نظریه‌پردازانی همچون هانری لوفور، دیوید هاروی، مانوئل کستلز و پیتر مارکوزه.

132. critical urban theory

133. Brenner, "What Is Critical Urban Theory?", p. 25.

134. the New Left

Deliberative Democracy. ۱۳۵

نظریهٔ دموکراسی مشورتی برای مقابله با چیرگی پارادایم انتخاب عمومی منفعت‌مبنا (interest-based public choice paradigm) در علوم سیاسی و به‌منزلهٔ پاسخی تند به تفکر اقتصادگرا در تحلیل اجتماعی پدیدار شد. نظریه‌پردازان این رهیافت این امر را که افراد بر اساس منافع شخصی خود ترجیحات معینی دارند را رد می‌کنند؛ در عوض آن‌ها مدعی هستند که دیدگاه‌های مردم از طریق میان‌کنش با دیگران شکل می‌گیرد (Fainstein, *ibid.*, p. 28).

رقابتی لیبرال در سازمان‌دهی تولید و مصرف بسیار کارآمدتر از برنامه‌ریزی سوسیالیستی و برنامه‌ریزی بخش عمومی در نظام‌های سوسیال‌دموکراسی عمل می‌کنند. این مسائل به‌همراه پایان یافتن تهدید بالقوهٔ کمونیسم منجر به کاهش فشار بر دولت‌ها شد؛ فشاری که هم برای پیگیری اهداف بازتوزیعی گسترده در سال‌های پیش از دههٔ ۱۹۷۰ و هم برای پیگیری برنامه‌های مورد تقاضای معترضان در پایان این دوره وجود داشت.^{۱۸۰} بنابراین در چنین شرایطی روی کار آمدن حزب راست جدید^{۱۸۱} و انتخاب دولت محافظه‌کار مارگارت تاچر در سال ۱۹۷۹ در بریتانیا و دولت ریگان در سال ۱۹۸۰ در ایالات متحده موجب بازگشت به اندیشه‌های لیبرال کلاسیک و شکل‌گیری نولیبرالیسم^{۱۸۲} شد.^{۱۸۳}

ظهور رهیافت نولیبرال، کارسالارانه^{۱۸۴}، و رقابتی در دوران پسافوردی موجب تضعیف مداخلات دولتی، منحل شدن بسیاری از سازوکارهای برنامه‌ریزی متمرکز، و اهمیت یافتن بیش از پیش سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی محلی^{۱۸۵} در بطن رقابت‌های جهانی برای جذب سرمایه گشت. در نتیجه، برنامه‌ریزان، با دوری از «نظریه‌پردازی کلان»^{۱۸۶} و تمرکز بر مشکلات شهری، رهیافتی مشکل‌محور^{۱۸۷} در نظریهٔ برنامه‌ریزی اتخاذ کردند. نظریات برنامه‌ریزی در دوران نولیبرالیسم بر پنج عرصهٔ اصلی مشکلات ذیل تمرکز داشتند:

– افت اقتصادی عرصه‌های (مرکز) شهری و تمرکز نظریهٔ برنامه‌ریزی بر تجدید حیات اقتصاد شهری،

– تشدید نابرابری‌های اجتماعی^{۱۸۸} و تمرکز نظریهٔ برنامه‌ریزی بر گروه‌های محروم^{۱۸۹} و ایجاد فرصت‌های برابر،

– ایجاد مخاطرات زیست‌محیطی و اکولوژیکی و تأکید نظریهٔ برنامه‌ریزی بر توسعهٔ پایدار محیطی^{۱۹۰}،

– افزایش توجه به جنبه‌های زیباشناسانهٔ محیط شهری (در جهت افزایش رقابت‌پذیری بین مکانی در دوران نولیبرال) و تمرکز فزایندهٔ نظری بر طراحی شهری^{۱۹۱}،

– افزایش توجه به واگذاری اختیارات برنامه‌ریزی و توسعه به سطح محلی و توجه نظری به برنامه‌ریزی مشارکتی^{۱۹۲}.

در نتیجهٔ چنین تحولاتی تمرکز نظریات برنامه‌ریزی از سطوح کلان و جامع به سطوح محلی و کالبدی و شیوه‌های دموکراتیک و مشارکتی^{۱۹۳} (به‌منظور افزایش خودگردانی محلی و افزایش آزادی توسعه‌دهندگان بخش خصوصی) تغییر یافت.^{۱۹۴}

۴. دگرگونی تلقی از عقلانیت و جامعیت در سیر تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی: از برنامه‌ریزی جامع تا برنامه‌ریزی ارتباطی

در پژوهش‌ها و متون مرتبط با مبحث «عقلانیت» در انتظام‌های مختلف، تعاریف و مقوله‌بندی‌های متفاوتی از عقلانیت وجود دارد که کاملاً وابسته به دیدگاه شناخت‌شناسانهٔ مکاتب یا اندیشمندان آن انتظام در بسترهای زمانی و فضایی هستند. عقلانیت گاه بر «فرایندهای انتخاب» و گاه بر خود «انتخاب» دلالت دارد و به‌طور کلی به معنای انطباق آگاهانه، سنجیده، و کارآمد «وسیله‌ها»^{۱۹۵} برای دستیابی به «هدف‌ها/مقاصد»^{۱۹۶} مورد نظر است.^{۱۹۷} به بیان دیگر، تفکر یا عمل عقلانی ارتباطی مستقیم و منطقی با مجموعه‌ای از اهداف تعریف‌شده دارد و نبود یا ضعف چنین رابطه‌ای به این معناست که تفکر یا عمل درحقیقت بدون هدف، بدون علت، و بنابراین غیرعقلانی است.^{۱۹۸} یک تصمیم یا عمل عقلانی تصمیم یا عملی است که بتوان برای آن «دلایلی قانع‌کننده»^{۱۹۹} – و نه هر دلیلی – برای اتصال مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هدف‌ها به عمل‌ها بیان کرد؛ اما آنچه که یک دلیل را قانع‌کننده صورت می‌دهد، معمولاً محل مناقشه و اختلاف نظر است؛ بنابراین، با توجه به ارزش‌ها، افراد، و گروه‌های هدف، دلایل قانع‌کنندهٔ متفاوت خواهند بود.^{۲۰۰}

پیشینهٔ طرح و بسط مفهوم عقلانیت در نظریه‌های



می‌شود. سایمون در نقد عقلانیت ابزاری و بیان محدودیت‌های اطلاعاتی و دانشی انسان‌ها معتقد است که عقلانیت ابزاری:

- نیازمند آگاهی از همهٔ گزینه‌های رفتاری ممکن است،
- نیازمند آگاهی و پیش‌بینی نتایج همهٔ گزینه‌ها برای انتخاب گزینهٔ بهینه است،
- ارزیابی عواقب و نتایج این گزینه‌ها به تصور و خیال بستگی می‌یابد.

بنابراین گزینهٔ جانشین را «عقلانیت محدود» می‌داند:

توانایی و ظرفیت ذهن بشر برای حل مسائل و مشکلات پیچیده به میزان بسیار اندکی در برابر بزرگی مشکلاتی که راه حل‌شان در دنیای واقعی نیازمند رفتارهای عقلانی عینی است، قابل قیاس است.^{۲۱۵}

عقلانیت محدود فرض می‌کند یک تصمیم‌گیرنده که باید در جست‌وجوی گزینه‌ها باشد، دانش ناقص و مبهمی از نتایج کنش‌ها و اقدامات دارد و کنش‌هایی را برمی‌گزیند که انتظار دارد رضایت‌بخش باشند.^{۲۱۶} جان فریدمن نیز در نوشتارهای خود در سال ۱۹۶۶ در انتقاد از عقلانیت جهان‌شمول، عقلانیت را کاملاً وابسته به «بستر نهادی»^{۲۱۷} و «زمینهٔ اجتماعی» برنامه‌ریزی قلمداد می‌کرد، و از این‌رو، عقلانیت را محدود می‌دانست.^{۲۱۸}

اندیشمندان بسیاری به بررسی مفهوم عقلانیت و مقوله‌بندی آن از منظرهای گوناگون پرداخته‌اند.^{۲۱۹} دنیس گولت^{۲۲۰} از اندیشمندانی است که به‌طور گسترده به مفهوم عقلانیت پرداخته و آن را به فضای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری ارتباط داده‌اند. وی انسان‌ها را در دنیای واقعی و فضای تصمیم‌گیری با سه نوع عقلانیت مواجه می‌داند:^{۲۲۱} عقلانیت فنی^{۲۲۲} (مبتنی بر عقلانیت ابزاری)، عقلانیت سیاسی^{۲۲۳}، و عقلانیت اخلاقی^{۲۲۴}. جان فورستر نیز به بحث عقلانیت نامحدود (عقلانیت جامع) و چهار نوع عقلانیت محدود (مرتبط با محدودیت‌های شناختی، تفاوت‌های اجتماعی، کشمکش‌های تکررگرایانه، و تحریف‌های

تصمیم‌گیری را می‌توان در علم اقتصاد یافت. مدل تصمیم‌گیری عقلانی در این علم بر بنیان‌های منفعت‌طلبانه^{۲۰۱} اقتصاد مدرن و با تمرکز بر این موضوع استوار است که افراد تمایل دارند عقلانی عمل کنند.^{۲۰۲} صاحب‌نظران در اقتصاد مبتنی بر آموزه‌های نوکلاسیک به «عقلانیت ابزاری» معتقد هستند؛ عقلانیت ابزاری به فنی‌ترین وجه عقل اشاره دارد و مبتنی بر یک بعد منفعت‌طلبانه آشکار است؛ جایی که عقل فقط برای دستیابی به یک هدف مشخص و در جهت منفعت شخصی استفاده می‌شود. از دیدگاه این مکتب، یک تصمیم‌گیرندهٔ اقتصادی عقلانی رفتاری بهینه‌گرا دارد؛ به این معنا که بهترین راه را برای دستیابی بیشتر به منافع شخصی خود انتخاب می‌کند.^{۲۰۳} عقلانیت ابزاری مترادف جست‌وجو برای به‌کارگیری بهترین «وسایله‌های» ممکن برای رسیدن به «اهداف/ مقاصد» از پیش تعیین‌شده است؛ استفاده از فنون تحلیلی در برنامه‌ریزی نمود چنین عقلانیتی است.^{۲۰۴} برخی نظریه‌پردازان عقلانیت در برنامه‌ریزی^{۲۰۵} معتقدند که اگرچه بسیاری از تصمیمات شخصی افراد مبتنی بر شهود^{۲۰۶} است، اما تصمیماتی که زندگی افراد بی‌شماری را تحت اثر قرار می‌دهند و نیازمند «عمل جمعی»^{۲۰۷} هستند، باید دارای دلایلی کاملاً قانع‌کننده، دقیق، و صریح باشند و از آنجا که برنامه‌ریزی نیز گونه‌ای عمل اجتماعی است، به‌کارگیری مدل عقلانی می‌تواند راهنمای چگونگی برنامه‌ریزی کردن باشد.^{۲۰۸}

از نخستین کسانی که به‌طور رسمی به انتقاد از عقلانیت ابزاری نوکلاسیک پرداخته‌اند، هربرت سایمون^{۲۰۹} بود. او در نوشتارهای خود، از سال‌های ۱۹۴۷، مفاهیمی همچون «عقلانیت تقریبی»^{۲۱۰} و «عقلانیت مشروط/ کران‌مند»^{۲۱۱} را به کار گرفت و در سال ۱۹۵۷ در کتاب *الگوهای بشری، اجتماعی و عقلانی*^{۲۱۲} اصطلاح «عقلانیت محدود»^{۲۱۳} را طرح کرد.^{۲۱۴} از نظر سایمون فاصلهٔ بین «عقلانیت» و «رفتار» به‌واسطهٔ مفهوم «تصمیم‌گیری» (یعنی گزینش از بین گزینه‌های گوناگون) پر

- 136. top-down planning
- 137. insulated technocratic decision making
- 138. model of representative democracy
- 139. Fainstein, *ibid*, pp. 27-28.
- 140. legitimation crisis
- 141. pragmatic consensus
- 142. public sphere
- ۱۴۳. دانش‌نیا و حسینی، همان، ص ۱۰۳.
- 144. Postmodernism
- 145. Taylor, "Anglo-American Town Planning Theory Since 1945: Three Significant Developments but no Paradigm Shifts", p. 336;
- سایمون مالیاس، *پست‌مدرن*، ص ۱۹-۱۲.
- 146. B. Turner, *Theories of Modernity and Postmodernity*, pp.14-18.
- 147. pluralism
- 148. Meta-narrative
- 149. Allmendinger, *Planning in Postmodern Times*, pp. 25-28.
- 150. marginalized groups
- 151. collective action
- 152. locality
- 153. P. Allmendinger & M. Tewdwr-Jones, *Planning Futures - New Directions for Planning Theory*, pp.172-183.
- ۱۵۴. بنابر اعتقاد چارلز جنکس، از نویسندگان پیشرو دربارهٔ پسادرنیسم، دوران مدرن در ۱۵ جولای ۱۹۷۲ — زمانی که مجتمع مسکونی پروت‌ایگو (الگوی معماری و برنامه‌ریزی شهری مدرن) در سنت‌لوئیز از سوی مقامات محلی منفجر و تخریب شد — به پایان رسید (نک: Ch. Jencks, *The Language of (Postmodern Architecture)*, p. 23

155. Taylor, *ibid*, p. 336-338.
 156. epistemological basis
 157. instrumental rationality
 158. positive science
 159. quantitative modeling
 160. contextual
 161. values
 162. normative theory of planning
 163. non-dogmatic
 164. Community-based
 165. practical
 166. intuitive
 167. experimental
 168. negotiated
 169. *Ibid*, 329; G. Young, "The Culturization of Planning", p.84-85; Short, *Urban Theory – A Critical Assessment*, pp. 47-57; Allmendinger, *ibid*, pp. 159-196.
 170. postFordism
 171. Harvey, *ibid*, pp. 5-6; Wright, "Are We All Neoliberals Now? Urban Planning in a Neoliberal Era", pp. 5-6; N. Brenner & N. Theodore, "Cities and the Geographies of Actually Existing Neoliberalism", pp. 12-13.
 ۱۷۲. تولیدات صنعتی را شعبه‌های شرکت‌های بین‌المللی و همچنین رقبای داخلی آن‌ها در کشورهای در حال صنعتی شدن امریکای لاتین و آسیا بنیان‌گذاری کردند (نک: N. Glickman & D. Woodward, *The New Competitors*).
 173. mass-production
 174. union-based political parties
 175. European Left parties
 176. U.S. Democratic Party

ساختاری) در برنامه‌ریزی می‌پردازد.^{۲۲۵} ارنست الکساندر از دیگر نظریه‌پردازانی است که، با تمرکز بر گونه‌های عقلانیت مرتبط با برنامه‌ریزی، عقلانیت را به سه صورت کلی در نظر می‌گیرد: عقلانیت همچون علت محض^{۲۲۶} (عقلانیت کلاسیک/ دکارتی^{۲۲۷})، عقلانیت همچون منطق عمل^{۲۲۸} (عقلانیت وبری، مانند عقلانیت ابزاری، عقلانیت محتوایی، عقلانیت ارزشی، عقلانیت عمل‌گرایانه^{۲۲۹}، و عقلانیت راهبردی^{۲۳۰})، و عقلانیت همچون منطق مباحثه^{۲۳۱} (مانند عقلانیت ارتباطی^{۲۳۲}، عقلانیت هرمنوتیکی^{۲۳۳}، و عقلانیت دیالکتیکی^{۲۳۴}): دو دسته نخست بر ارتباط بین باور و عمل (یعنی کنش) و دسته سوم بر مباحثه‌ها و بیانیه‌ها (یعنی میان‌کنش) متمرکز هستند.^{۲۳۵}

با مروری بر مقوله‌بندی‌های گوناگون مرتبط با عقلانیت، می‌توان دریافت که عقلانیت در برنامه‌ریزی به‌طور کلی مرتبط با روند کار برنامه‌ریزی و توصیف روند استدلال در یک تصمیم‌سازی عقلانی است^{۲۳۶} و — با توجه به تحول‌های صورت‌گرفته و حرکت از بنیان‌های فلسفی اثبات‌گرایانه به پسااثبات‌گرایانه^{۲۳۷} — آنچه در انتظام برنامه‌ریزی اهمیت می‌یابد، دگرگونی تلقی از عقلانیت، از عقلانیت نامحدود به عقلانیت محدود، و از عقلانیت کارکردی-ابزاری به عقلانیت ارتباطی، است.^{۲۳۸} بر اساس فرض‌های اثبات‌گرایانه اعتقاد بر این بود که تخصص حرفه‌ای، عقلانیت ابزاری، و روش‌های علمی — بیش از نیروهای برنامه‌ریزی‌نشده بازار و رقابت سیاسی — می‌توانند به شیوه‌ای کارا رشد اقتصادی و پایداری سیاسی را تضمین کنند و در نتیجه برنامه‌ریزی به‌طور سنتی عموماً دربردارنده حرفه‌ای‌گری، عقلانیت فنی، بی‌طرفی سیاسی، و تعریف یکپارچه منفعت عمومی بود.^{۲۳۹} در این تفکر برنامه‌ریزی بخشی از سیستم مرکزگرای دولتی و فرایندی هدف-سو و برنامه‌گرا بوده است که بر میزبانی جامع و ارزش‌گذاری همه‌گزینه‌های تصمیم‌گیری تأکید دارد.^{۲۴۰} اما به تدریج — با توجه به دگرگونی‌های پیش‌گفته در بستر نهادی

و زمینه برنامه‌ریزی کشورهای بیشتر توسعه‌یافته صنعتی از نیمه قرن بیستم تا اواخر آن — رهیافت‌های برنامه‌ریزی، با تمرکز بر دو ویژگی «عمل‌گرایی» و «مشکل‌سو بودن»، به دو صورت زیر تغییر یافتند:

نخست. دگرگون شدن و تکوین فرایند برنامه‌ریزی عقلانی: روند دگرگونی به این صورت است:

– ابتدا به صورت فرایندی متمرکز و از بالا به پایین، با مجزا بودن مراحل «تهیه برنامه» و «اجرا» (ابتدا به صورت گام‌های خطی و سپس به صورت دورانی و پس‌خوراندی)،^{۲۴۱}

– سپس اهمیت یافتن فرایندهای پایین به بالا، توجه به اجرا و امکانات اجرایی از نخستین گام‌ها و تدوین همه‌گام‌ها برنامه با توجه به اجرای آن‌ها: «برنامه‌ریزی عمل‌محور»^{۲۴۲} یا مدل «عمل‌محور» برنامه‌ریزی عقلانی.^{۲۴۳} در نتیجه انتقادات وارد بر نمودار استاندارد فرایند برنامه‌ریزی عقلانی، مبنی بر نادیده‌انگاری مرحله اجرا و امکانات اجرایی، این مدل شکل گرفت که در آن برنامه‌ریزی و اجرا — نه بمنزله گام‌هایی مجزا و پی‌آیندی، بلکه — از ابتدا در فرایندی واحد و یکپارچه در نظر باشد.

دوم. اهمیت یافتن «عقلانیت ارتباطی» و دگرگونی از تأکید بر کنش به تأکید بر «میان‌کنش» در فرایند برنامه‌ریزی: انگاشت «عقلانیت ارتباطی» در نیمه نخست دهه ۱۹۷۰ از سوی یورگن هابرماس طرح شد. شناخت‌شناسی عقلانیت ارتباطی — برخلاف اثبات‌گرایی — مبتنی بر این فرض پسااثبات‌گرایی است که «هیچ واقعیتی عینی قابل‌شناسایی وجود ندارد، بلکه فقط تفسیرهایی از واقعیت وجود دارد». از آنجا که روند کارهای تصمیم‌سازی در رهیافت پسااثبات‌گرا دربردارنده ترکیبی از بیانیه ارزش‌ها، شواهد تجربی، و ادراک‌های ذهنی^{۲۴۴} است، طرفداران آن بیان می‌کنند که باید سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی را یک عمل مباحثه‌ای^{۲۴۵} دانست، نه به صورت شبه‌علم.^{۲۴۶} این نوع عقلانیت حاصل گفت‌وگو در وضعیت گفتار آرمانی^{۲۴۷} و

۱۷۷. حزب کارگر بریتانیا به حزب کارگر جدید (New Labour) تغییر یافت و آمال سوسیالیستی خود را رها کرد. حزب دموکراتیک ایالات متحده به سمت میانه متمایل شد، احزاب کمونیست قاره‌ای (continental communist parties) از بین رفتند، و احزاب سوسیال دموکراتیک (social democratic parties) در اروپا مطالبات خود را تعدیل کردند، و احزاب سبز (green parties) با برنامه‌های رادیکال از آن‌ها پیشی گرفتند و یا در ائتلاف‌هایی با عنوان قرمز-سبزها (Red-Green coalitions) با آن‌ها متحد شدند.

178. Harvey, *The Condition of Postmodernity*, p. 232; Keil, "Urban Neoliberalism: Rolling with the Changes in a Globalizing World", p. 389; Fainstein, *ibid*, p. 169.

۱۷۹. نک: R. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*

180. Fainstein, *ibid*, p. 27.

181. New Right

۱۸۲. neo-liberalism: مفهوم نولیبرالیسم، نخست به نقش حکومت در تسهیل قواعد بازار، و دوم به گسترش و آزادی سازوکارهای بازار و توجه به بخش‌های اقتصادی ویژه اشاره دارد. نولیبرالیسم چهار راهبرد اصلی دارد: الف. کوچک‌سازی دولت، ب. خصوصی‌سازی دارایی‌های حکومتی، پ. مقررات‌زدایی برای تسهیل عملکرد سازوکارهای بازار آزاد، ت. جهانی‌سازی برای تحریک رقابت از طریق جریان‌های صادرات و سرمایه‌گذاری (نک: W. Murray & J. Overton, "Peripheries of Neoliberalism; Impacts, Resistance and Retroliberalism (as Reincarnation)", pp. 422-423

از اواخر دهه ۱۹۶۰ دگرگون شده است^{۲۵۶}؛ در واقع با انتقاد از این فرض اثبات‌گرایی که «حقیقت^{۲۵۷} و ارزش می‌توانند از یکدیگر مجزا باشند» و با زیر سؤال رفتن روش‌شناسی بی‌طرفانه و فارغ از ارزش^{۲۵۸} آن،^{۲۵۹} مفهوم جامعیت نیز دستخوش تغییر شد. در نتیجه، توجیه اخلاقی برنامه‌ریزی — به جای تولید برنامه‌ای که به اصطلاح منفعت عمومی را حداکثر کند — به سمت اصلاح محرومیت‌های^{۲۶۰} ناشی از فقر و تبعیض، تقویت قدرت چانه‌زنی گروه‌های ضعیف و محروم، و ایجاد وضعیت ارتباطی متناسب‌تر^{۲۶۱} تغییر یافت. برآمد چنین تحولاتی اهمیت یافتن مباحثی همچون توزیع متعادل‌تر منابع بین گروه‌های اجتماعی، عدالت محیطی، مساوات فضایی-اجتماعی، عدالت میان‌نسلی و بین‌نسلی، و عدالت بین گونه‌های مختلف جانداران است و رهیافت‌هایی همچون برنامه‌ریزی محیطی، برنامه‌ریزی عدالت‌خواه^{۲۶۲}، و برنامه‌ریزی وکالتی نمود این مباحث در برنامه‌ریزی است^{۲۶۳}.

در نهایت باید توجه شود که اگرچه برخی از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی^{۲۶۴} معتقدند که از دهه ۱۹۷۰ نظریه برنامه‌ریزی به مجموعه‌ای از نظریات گوناگون تفکیک شده است، اما، همان‌گونه که بیان شد، با توجه به تغییر تلقی از عقلانیت و جامعیت در اثر تحولات یادشده در بستر زمانی-مکانی، «نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی» اساساً نظریه‌ای روندکاری، و در واقع، حاصل «تکوین نظریه روندکاری برنامه‌ریزی عقلانی» از دهه ۱۹۶۰ به این سو است.^{۲۶۵}

۵. نقدی اجمالی بر وضعیت نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران با تاکید ویژه بر مناسبت به کارگیری دانش‌واژه «تغییر پارادایم»

مطابق آنچه در بندهای پیشین آمد، دگرگونی رهیافت‌های برنامه‌ریزی در جوامع توسعه‌یافته — که ذیل تغییر پارادایم جای نمی‌گیرند و همواره عناصری از نظریه‌های پیشین را در

مبتنی بر شرایط درک‌پذیری، حقیقت، درستی، و صداقت است. عقلانیت ارتباطی دارای جنبه‌های درک متقابل، عمل هماهنگ و اجتماعی‌شدن، و در پی سازمان‌دهی گفت‌وگو برای بهبود دموکراسی، رشد شخصی، و جست‌وجوی راه‌حل‌های مورد توافق همگان در شرایط ارتباطی تحریف‌نشده است.^{۲۶۸} بنابر منطق عقلانیت ارتباطی هابرماسی اگر فرایند مشورت مطابق با شرایط آرمانی باشد، نتیجه مشورت نیز حتماً مساوات‌نگر و منصفانه خواهد بود. بنابراین طرفداران عقلانیت ارتباطی، به جای تعیین محتوای سیاست‌ها یا ویژگی‌های شهر مطلوب، بر فرایندهای مشارکت و روش‌های مذاکره تمرکز دارند.^{۲۶۹} موضع نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی ارتباطی ناشی از سنت‌های فلسفی «عمل‌گرایی دیوئی»^{۲۷۰} و «عقلانیت هابرماسی»^{۲۷۱} است. در واقع عقلانیت ارتباطی و نوع‌گرایی^{۲۷۲} در نظریه برنامه‌ریزی به هم می‌پیوندند؛ زیرا هردوی آن‌ها بر اهمیت فرایند برای تعیین درستی گزینه‌ها تأکید می‌کنند و از معیارهای انتزاعی برای ارزیابی محتوای تصمیم‌ها اجتناب می‌ورزند. بنابراین گزاره اساسی در برنامه‌ریزی ارتباطی این است که تصمیمات باید

از طریق یک کوشش بین‌الذنهانی^{۲۷۳} برای درک متقابل... اتخاذ شوند که این کوشش باید متمرکز بر عمل برنامه‌ریزی باشد تا بتوان اهداف را به‌صورت ارتباطی تدوین کرد.^{۲۷۴}

همچنین هم‌زمان با تکوین تلقی از «عقلانیت»، تلقی از «جامعیت»^{۲۷۵} نیز تغییر یافت. تلقی از جامعیت در برنامه‌ریزی جامع — مبتنی بر عقلانیت ابزاری نامحدود و سپس عقلانیت ابزاری محدود — عمدتاً مبتنی بر دو انگاشت اساسی بود: جمع‌آوری اطلاعات کامل همه حوزه‌ها و زیرسیستم‌های مختلف شهری و در نظر گرفتن همه منافع متعدد درون شهر در قالب کلی و یکپارچه «منفعت عمومی». این در حالی است که محتوای آرمان جامعیت که همواره همراه با انگاشت منفعت عمومی — به‌منزله برساننده بنیان اخلاقی برنامه‌ریزی — بود،

183. Taylor, *Urban Planning Theory Since 1945*, pp. 130-134.
184. entrepreneurial
185. local policy-making and planning
186. grand theorising
187. problem-centred
188. social divisions and inequalities
189. disadvantaged groups
190. environmentally 'sustainable' development
191. urban design
192. participatory planning
193. participatory/ popular/ democratic planning
194. Ibid, 144-152.
195. means
196. goals
۱۹۷. دانشپور، همان، ص ۱۵۶.
۱۹۸. هاشم داداش‌پور و دیگران، «بایستگی به‌کارگیری مفهوم عقلانیت در برنامه‌ریزی فضایی راهبردی»، ص ۲۶.
199. persuasive reasons
200. Taylor, *ibid*, pp. 70-71.
201. utilitarian
۲۰۲. داداش‌پور و دیگران، همان، ص ۲۶-۲۷.
۲۰۳. محمود متوسلی و دیگران، «عقلانیت و آشفتگی در برنامه‌ریزی: با تأکید بر تئوری عقلانیت گولت»، ص ۲۰۳؛ دانشپور، همان، ص ۱۵۶.
204. T. Sager, "Paradigms for Planning: A Rationality-based Classification", p. 87.
۲۰۵. از جمله، نک:
- A. Faludi, "Towards Comprehensive Planning?", p. 116.

خود دارند — ریشه در دگرگونی‌های رخ داده در سطح فراتر از سیستم برنامه‌ریزی دارد؛ دگرگونی‌های نظام معرفتی و سطح کلان ساختار اقتصاد سیاسی بر نظام تصمیم‌گیری اثر می‌گذارد و نظریه برنامه‌ریزی نیز از این تحولات متأثر می‌شود. به‌طور نمونه مبحث عقلانیت و تکامل آن در نظریه‌های برنامه‌ریزی (عقلانی: از ساده تا ارتباطی) پیوند عمیقی با تحولات رخ داده در دیدگاه‌های شناخت‌شناسانه مکاتب یا اندیشمندان علوم اجتماعی (سطح معرفتی) دارد و در سطوح مختلف از جمله نظریه برنامه‌ریزی تجلی می‌یابد. از این رو سیر دگرگونی رهیافت‌های برنامه‌ریزی و به‌طور کلی تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته در پاسخ به نیازی است که در سطح بالاتر طرح شده است و تحلیل دگرگونی‌های نظریه برنامه‌ریزی بدون توجه به ارتباط درهم‌تنیده سطوح مختلف یادشده ممکن نیست.

اما پژوهش درباره نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران از منظر انطباق آن با ساختار اقتصادی و سیاسی و سطح معرفتی چندان مورد توجه نبوده و ریشه مشکلات عرصه برنامه‌ریزی در بسیاری از موارد ناشی از ناتوانی در تولید «نظریه بومی» و «نظریه‌پردازی» دانسته شده و خود رهیافت‌های برنامه‌ریزی همچون برنامه‌ریزی جامع، و نه تحولات فرادست آن، محل نقد بوده است. برخی صاحب‌نظران نبود نظریه مشخص و بومی تعریف‌شده و روشن را زمینه ترکیب اندیشه‌های وارداتی در ایران و اغتشاش در زمینه راه‌کارها و پیشنهادات فنی را ناشی از نبود نظریه‌ای خاص ایران می‌دانند.^{۲۶۶} برخی دیگر^{۲۶۷} تقلید صرف سیستم برنامه‌ریزی از الگوهای غربی و مدرنیته را دلیل ناکامی برنامه‌های توسعه در ایران می‌پندارند و به تحلیل سیستم برنامه‌ریزی در درون بستر اقتصادی و سیاسی گسترده‌تر بی‌توجه هستند.

براتی در مقاله خود^{۲۶۸} از پنج چالش عمده سخن می‌گوید که سیستم برنامه‌ریزی ایران در قرن بیست و یکم با آن مواجه

خواهد شد. به فراخور هدف و مسئله این پژوهش، دو چالش یعنی چالش «معنا» و «نظریه‌پردازی» دارای اهمیت هستند. مراد او از چالش «معنا» ابهامی است که بر انتظام برنامه‌ریزی در ایران سایه افکنده و تعریف روشن و مشخص از شهر و شهرسازی در منابع و متون حقوقی و فنی از آن عرضه نشده است. از آنجاکه پیش‌نیاز هرگونه نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی درک درست و روشن از خود مفهوم شهر و کنش برنامه‌ریزی است، مسیر پیش روی صاحب‌نظران برنامه‌ریزی در ایران برای عرضه چارچوب نظری متناسب با ساختار جامعه امری است دشوار. اغتشاش معنایی نیز یکی از پیامدهای چالش «معنایی» در سیستم برنامه‌ریزی ایران است، به طوری که عبارت شهرسازی که در ایران متداول است خود مفهومی غربی و شاید بتوان گفت انحرافی بوده است. «این عبارت مترادف با هیچ‌یک از اصطلاحات متداول در دنیا نیست».^{۲۶۹} به بیانی دیگر می‌توان مراد نویسنده مقاله یادشده را این‌گونه تعریف کرد که اغتشاش و ابهام معنایی مانع بزرگی در برابر نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران است و مبحث‌هایی همچون بومی‌سازی نظریه‌های نوین برنامه‌ریزی را، مادامی که درک روشنی از خود پدیده برنامه‌ریزی نداریم، به مبحث فرعی تبدیل می‌کند. در واقع گام نخست نظریه‌پردازی در ایران دستیابی به هم‌رأیی درباره خود مفهوم برنامه‌ریزی و جنبه‌های روندکاری و محتوایی آن است. چالش «نظریه‌پردازی»، به‌منزله یکی دیگر از چالش‌های اصلی مطرح در عرصه برنامه‌ریزی^{۲۷۰}، به‌طور مستقیم با هدف این پژوهش در ارتباط است. نبود زبان مشترک بین جامعه علمی و حرفه‌ای شهرسازان با مدیران اجرایی و شهرداران، از یک سو، و بحران نظریه‌پردازی برای سامان‌دهی به محیط‌های زیست شهری و روستایی و شیوه اداره آن‌ها، از سویی دیگر، در مقاله یادشده بررسی شده است؛ اما بر اساس آنچه پیش از این گفته شد، نکته مهم در خصوص چالش «نظریه‌پردازی» در ایران، درک شرایط نظریه‌پردازی و فهم دگرگونی‌های

206. intuition
 207. collective action
 208. Taylor, *ibid*, p. 71.
 209. Herbert Simon
 210. approximate rationality
 211. limited rationality
 212. *Models of Man, Social and Rational: Mathematical Essays on Rational Human Behavior in a Social Setting*
 213. bounded rationality
 214. M. Klaes & E-M. Sent, "A Conceptual History of the Emergence of Bounded Rationality", p. 37.
 ۲۱۵. متوسلی و دیگران، همان، ص ۲۰۴.
 ۲۱۶. همان، ص ۲۰۴-۲۰۵.
 217. institutional context
 ۲۱۸. فریدمن برای این منظور از اصطلاح "adaptive rationality" استفاده می‌کند (نک: Friedmann, "The Institutional Context"; *Idem, Retracking America: A Theory of Transactive Planning*, (p. 354).
 ۲۱۹. ماکس وبر یکی از صاحب‌نظران این حوزه قائل به وجود چهار نوع عقلانیت است: عقلانیت عملی، عقلانیت نظری، عقلانیت محتوایی، و عقلانیت رسمی. جان فریدمن تفکر عقلانی را به دو دسته عقلانیت محدود و عقلانیت نامحدود، و عقلانیت محدود را به دو صورت عقلانیت کارکردی و عقلانیت محتوایی معرفی می‌کند (برای اطلاعات بیشتر نک: M. Weber, *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*; Friedmann, Friedmann, *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*, pp. 353-357).

برنامه‌ریزی و برنامه‌های شهری و منطقه‌ای در ایران انجام شده‌اند^{۲۱۷} و در همه آن‌ها به جنبه‌های گوناگون شکاف بین اهداف برنامه‌ریزی و واقعیت‌های موجود در بستر جامعه ایران تأکید شده است، نشان می‌دهد که با وجود گذشت حدود ۷۰ سال از تجربه برنامه‌ریزی به‌طور کلی، و بیش از نیم قرن تجربه تهیه برنامه‌های شهری و منطقه‌ای در ایران، سیستم برنامه‌ریزی در ایران همچنان با ناکارآمدی‌هایی همچون ناکامی در شناخت مسائل و اولویت‌ها و گشایش مشکلات شهرها و مناطق، واقع‌بینانه نبودن تدوین برنامه‌ها، و تحقق‌نیافتگی و شکست در اجرای برنامه‌ها روبه‌رو بوده است.

این در حالی است که در سیستم برنامه‌ریزی ایران، بدون آنکه بنیان‌های نظری و روش‌شناختی برنامه‌ریزی — به‌طور کلی، و برنامه‌ریزی جامع به‌طور خاص — و ساختار نهادی (سازمانی، قوانین پشتیبان، منابع مالی، مشارکت مردمی، و جز آن) مورد نیاز آن به‌درستی تعریف شده باشد، و بدون آنکه بلوغ و پختگی کامل برای گذار به سوی رهیافت‌های دیگر حاصل آمده باشد، برنامه‌ریزی جامع را (اگرچه خود دارای کاستی‌های محتوایی و روندی است) به‌مثابه سرچشمه «مشکلات مرتبط با فرایند تهیه، تصویب، اجرا، محتوا و تحقق‌ناپذیری» برنامه‌های شهری دانسته‌اند و به طور شتاب‌زده در پی معرفی و کاربست رهیافت‌های نوینی همچون برنامه‌ریزی ساختاری-راهبردی «به‌منزله» اولین گام در ایجاد تحول در نظام شهرسازی کشور^{۲۱۸} و اخیراً برنامه‌ریزی ارتباطی^{۲۱۹} و برنامه‌ریزی همکارانه^{۲۲۰} برآمده‌اند. این در حالی است که عموماً بستر نهادی جامعه^{۲۲۱} و شرایط سیستم برنامه‌ریزی ایران — از جمله نابالندگی و برون‌زایی نهاد برنامه‌ریزی، نابسندگی سازوکارهای حقوقی و قانونی پشتیبان برنامه‌ریزی، فقدان نهادهای مدنی قدرتمند، ساختار حکومتی تمرکزگرا، خلیقات اجتماعی (همچون تقدم منافع فردی بر منافع جمعی و فقدان فرهنگ کار جمعی)، برنامه‌ناپذیری اجتماعی (به‌دلیل برون‌زا بودن و نبود ارتباط

نظریه‌های برنامه‌ریزی در سطح کلی و در ادامه درک و درونی کردن آن‌ها با توجه به شرایط ایران است. در واقع نکته مهم توجه به دیالکتیک بین نظریه عام و خاص است؛ یعنی ابتدا شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری نظریه در سطح کلی مطالعه می‌گردد و دگرذیسی‌ها و عناصر مشترک مابین نظریه‌ها شناسایی و ردیابی می‌شود و آنگاه با در نظر گرفتن شرایط جامعه ایران می‌توان نظریه‌ای خاص متناسب با شرایط نهادی در ایران تدوین کرد. به این مسیر در نظریه‌پردازی‌های اخیر برنامه‌ریزی در ایران توجه نشده و با آشکار شدن کاستی‌ها و انتقادات از برنامه‌ریزی جامع، زمینه‌های گسست بیرونی و انتقال یکباره به نظریه‌هایی همچون برنامه‌ریزی راهبردی ساختاری، بدون توجه به پیش‌شرط‌ها و شرایط ماهوی آن^{۲۲۲}، رخ نموده است؛ امری که نتیجه آن تنها ایجاد پوسته‌ای ظاهری از این نظریه بر روی روندها و فرایندهای برنامه‌ریزی جامع بوده است. به‌طور کلی شکل‌گیری و تحولات سیستم برنامه‌ریزی در ایران نیز منطبق بر سیری درون‌زا نبوده است و بدون توجه به ساختارهای اجتماعی-اقتصادی ایران، و به‌تبعیت و تقلید از الگوها و مدل‌های غربی برنامه‌ریزی^{۲۲۳}، به‌منزله ابزاری وارداتی برای تحقق «توسعه» و «مدرنیزاسیون» به کار گرفته شد و بسیاری از برنامه‌های جامع شهری نیز با همکاری مهندسان مشاور غربی^{۲۲۴} تدوین شدند. به بیان دیگر، شکل‌گیری سیستم برنامه‌ریزی در ایران برخاسته از ویژگی‌ها و نیازهای درونی و کنش جمعی جامعه نبوده است؛ در واقع گذشته از مهیا نبودن وسایل مقدماتی برنامه‌ریزی — همچون نیروی کار ماهر حتی برای برنامه‌ریزی فن‌سالارانه — و به کار گرفتن معماران و برنامه‌ریزان خارجی با تفسیرها و برداشت‌های گوناگون و دارا بودن اندک دانشی در مورد بسترهای محلی^{۲۲۵}، کوششی جدی برای تعریف و ایجاد یک سیستم و سازوکار برنامه‌ریزی متناسب با ویژگی‌های درونی جامعه ایران انجام نشده است^{۲۲۶}. مطالعات و پژوهش‌های گوناگونی که پیرامون ارزیابی

مرکزی، اهمیت یافتن فرایندهای پایین به بالا و مشارکتی، و پیشگیری از انحصاری شدن اطلاعات از سوی گروه‌های قدرت با تأکید بر عقلانیت ارتباطی است. درحالی‌که پراهمیت بودن نقش مسئولان دولتی در فرایند تصمیم‌گیری، تمرکز تصویب در نهادهای ملی، نفوذ مطلق بخش دولتی در امر تهیه برنامه، و در نتیجه نبود سازوکار تعریف‌شده و مورد قبول عرصه‌های عمومی برای «مشارکت» و یا نادیده انگاشتن و نمادین بودن این مفهوم در فرایند برنامه‌ریزی، همگی نشان از آن دارد که گرایش روزافزون به تغییر بنیادین رهیافت‌های برنامه‌ریزی ایران بدون توجه به ویژگی‌های بستر نهادی و زمینه سیستم برنامه‌ریزی ایران صورت گرفته و این تغییر رویکردها بیش از اندازه شتاب‌زده اتفاق افتاده است.^{۲۸۷}

این تلاش‌ها برای تغییر [رهیافت‌های برنامه‌ها] بخصوص در پایتخت ایران که معمولاً الگوی بسیاری از شهرهای دیگر کشور قرار می‌گیرد، هرچند در ظاهر به تهیه برنامه‌های توسعه و عمران شهر و حوزه نفوذ آن، مجموعه شهری و برنامه‌های ساختاری-راهبردی منجر شده است، ولی به ادعان بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزان و حتی تهیه‌کنندگان برنامه‌ها در نهایت بازگشت به چارچوب‌های برنامه جامع را به‌همراه داشته است.^{۲۸۸}

به‌طور مثال، دستورالعمل تهیه، تصویب، و اجرای برنامه راهبردی توسعه شهری در ایران — با عنوان «دستورالعمل تهیه، تصویب، اجرا، و پایش برنامه عملیات نوسازی و عمران و اصلاحات شهر» (برنامه راهبردی- عملیاتی شهر و شهرداری)^{۲۸۹} — در فرایندی از بالا به پایین، از سوی وزارت کشور به شهرداری‌ها ابلاغ شده است؛ دستورالعملی که انواع تناقض‌های پیش‌گفته را می‌توان حتی با توجه به نام دستورالعمل و مرجع ابلاغش در آن به‌خوبی مشاهده کرد. بر همین اساس، این برنامه‌ها یا اساساً اجرا نشده باقی خواهند ماند، یا تغییر ماهیت داده، و یا از منظر هزینه- فایده اجتماعی- اقتصادی جای مناقشه خواهند داشت.

سیستم برنامه‌ریزی با نهادهای اجتماعی سطح پایین)، و جز آن — در چنین تغییراتی در نظر گرفته نمی‌شوند.

بنابراین تغییر این رهیافت‌ها بدون توجه به بسترهای نهادی و ساختارهای کلان اقتصاد سیاسی مؤثر بر سیستم برنامه‌ریزی^{۲۸۲} و بدون بحث در مورد پایه‌های نظری و مشکلات کاربردی آن‌ها، تنها موجب تغییراتی صوری و عرضی و نه محتوایی — ازجمله تغییر عنوان «برنامه جامع» به «برنامه‌های توسعه و عمران شهر و حوزه نفوذ» یا «برنامه ساختاری- راهبردی» — شده است^{۲۸۳}؛ به گونه‌ای که به‌طور نمونه،

برنامه ساختاری- راهبردی شهر تهران همان برنامه جامع است که تنها در عنوان و به سلیقه تهیه‌کنندگان و تصویب‌کنندگان آن تغییر یافته است.^{۲۸۴}

بنابراین اگرچه تعیین دستور کارهای جدیدی همچون برنامه‌های ساختاری- راهبردی با هدف تغییر بنیادی در محتوای برنامه‌ها و نیت رفع کاستی‌ها و چالش‌های رهیافت‌های جامع انجام شده است؛ لیکن ناهمخوانی میان الزامات ساختاری و نهادی این رهیافت‌ها با ویژگی‌های بستر نهادی جامعه ایران، قیود وارد بر سیستم برنامه‌ریزی توسعه شهری در ایران، و همچنین برداشت و یا به‌کارگیری ناصحیح اصول برنامه‌ریزی راهبردی موجب ناکارآمدی برنامه راهبردی در دستیابی به اهداف و محدود شدن آن تحت یک عنوان در شرح خدمات وزارت راه و شهرسازی ایران شده است.^{۲۸۵} برنامه‌ریزی راهبردی که به‌دلیل سه ویژگی مهم آن، شامل تأکید بر عوامل راهبردی مؤثر بر برنامه‌ریزی به جای پرداختن به همه عوامل و جزئیات، برقراری پیوند بین بنیان‌های نظری و عملی برنامه و معطوف به عمل بودن آن، و توجه به مشارکت ذی‌نفعان و نهادهای اجتماعی، توانست پاسخی به محدودیت‌ها و مشکلات برنامه‌ریزی جامع در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته غربی باشد^{۲۸۶}، از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های آن افزایش اختیارات سطوح محلی در برابر سطح

۲۲۰. Denis Goulet؛ طبق تعریف گولت، عقلانیته هر نوع شیوه تفکر و اندیشه، مفروضات شناختی و فرایندها، و رویه‌های روش‌شناسانه یا بدنه‌ای انتقادی برای تحقق حقیقت یا درستی چیزی است.

۲۲۱. برای اطلاعات بیشتر نک: همان، ص ۲۰۶-۲۰۸.

222. technical rationality

223. political rationality

224. ethical rationality

۲۲۵. نک:

Forester, "Bounded Rationality and the Politics of Muddling".

225. rationality as pure reason

227. classic/ cartesian

rationality

228. rationality as a logic of action

229. pragmatic rationality

230. strategic rationality

231. rationality as a logic of argument

232. communicative rationality

233. hermeneutical rationality

234. dialectical rationality

235. Alexander, "Rationality Revisited: Planning Paradigms in a Post-Postmodernist Perspective", pp. 243-247.

236. Taylor, *ibid.*

237. postpositivist

۲۳۸. نک:

Sager, "Paradigms for Planning: A Rationality-based Classification".



۶. جمع‌بندی

این نوشتار کوششی بود به منظور فراهم آوردن دریچه‌ای برای بازخوانی وضعیت نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی در ایران و تغییر و تحولات آن؛ امری که به‌ویژه در دههٔ اخیر، با عنوان «تغییر پارادایم در نظریه‌های برنامه‌ریزی»، زمینهٔ چالش‌هایی برای لزوم کنار گذاردن نظریه‌های متقدم (مانند برنامه‌ریزی جامع) و معرفی رهیافت‌های نوین (همچون برنامه‌ریزی راهبردی-ساختاری) را بدون در نظر گرفتن ارتباط منطقی و پیوستگی درونی این نظریه‌ها، از یک سو، و مناسبت با بسترهای نهادی برنامه‌ریزی در ایران، از سوی دیگر، و در نتیجه کژفهمی‌های مرتبط با نظریه‌ها و نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی فراهم کرده است. علاوه بر این، در جستار حاضر اثبات آن مورد نظر بوده که اگرچه در سال‌های پساجنگ جهانی دوم تا انتهای قرن بیستم تغییرات بنیادینی - به‌ویژه در رهیافت‌های برنامه‌ریزی و در نقش برنامه‌ریزان - صورت گرفته است، اما با توجه به تعریف و مفهوم دانش‌واژه‌های «پارادایم» و «تغییر پارادایم» و الزامات وجودی آن‌ها، در حوزهٔ نظریه‌های برنامه‌ریزی تغییر پارادایم به معنای واقعی آن رخ نداده است. به‌علاوه آنچه در سطحی فراتر از این مبحث نیز می‌تواند برای پژوهش‌های آینده در این زمینه رهگشا باشد، توجه به پیش‌زمینه‌های «تغییر پارادایم» و بررسی سنخیت آن با شکاف‌های اصلی نظریه‌پردازی^{۲۹۰} در قلمرو معرفتی نوین «برنامه‌ریزی» است. پیش‌زمینه‌هایی همچون:

نخست. یکپارچگی: میان‌رشته‌ای بودن برنامه‌ریزی که امور متکثری را از حوزه‌های معرفتی مختلف وام می‌گیرد، در نهایت و به تدریج این امور متکثر باید به وحدت و یکپارچگی مورد نیاز برای اطلاق دانش‌واژهٔ پارادایم برای دوره‌بندی تحولات رخ داده در این انتظام منتهی شود. نخستین موضوع محل مناقشه از همین نقطه سر بر می‌آورد: آیا شکاف‌آمیزگری در برنامه‌ریزی شرایط به‌کارگیری دانش‌واژهٔ یادشده را فراهم می‌کند؟

دوم. پایه‌های شناخت‌شناسی مستحکم: یکی از شکاف‌های اصلی برنامه‌ریزی شکاف شناخت‌شناسی (به معنای ابهام در موضوع و هدف برنامه‌ریزی) است. این شکاف و ابهام‌های موجود در این زمینه نیز به‌کارگیری تعبیر «تغییر پارادایم» را با مشکل مواجه کرده است؛ چراکه پارادایم در تبیین تحولات علوم و رشته‌هایی به کار می‌آید که دست‌کم از پایه‌های شناخت‌شناسی مستحکمی برخوردار باشند.

همان‌گونه که در سطرهای پیشین بررسی شد، روند دگرگونی رهیافت برنامه‌ریزی جامع به سایر رهیافت‌ها و به طور کلی تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی در کشورهای بیشتر توسعه‌یافتهٔ غربی (ت ۳)، اگرچه در پاسخ به تمرکزگرایی و نخبه‌گرایی و اجرایی نشدن برنامه‌های جامع طرح شد، اما این تغییر همگام با فرایند دگرگونی‌هایی چون مقررات‌زدایی و تمرکززدایی از کارکردهای دولتی و شکل‌گیری فرایندهای شرکتی، شراکتی، و مشارکتی برنامه‌ریزی روی داده و کاملاً متناسب با شرایط و متأثر از تحولات ساختارهای اقتصاد سیاسی کشورهای بیشتر توسعه‌یافتهٔ غربی بوده است؛ امری که در ایران نادیده انگاشته و امروزه رهیافت برنامه‌ریزی جامع همچون علت ناکارآمدی سیستم برنامه‌ریزی ایران تلقی شده است.

به‌طور کلی شکل‌گیری و تحولات سیستم برنامه‌ریزی در ایران از ابتدا امری برون‌زا بوده و بدون توجه به ساختارهای اجتماعی-اقتصادی ایران و به تبعیت و تقلید از الگوها و مدل‌های غربی برنامه‌ریزی شکل گرفت. با توجه به تغییر و تکامل نظریه‌های برنامه‌ریزی به فراخور زمان و شرایط در کشورهای بیشتر توسعه‌یافتهٔ غربی و همچنین با آشکار شدن کاستی‌ها و ناکامی‌های برنامه‌ریزی در ایران، رهیافت سنتی برنامه‌ریزی جامع در ایران به‌مثابهٔ علت اصلی این ناکامی‌ها تلقی شد و هم در عرصهٔ دانش‌پژوهانه و هم در عرصهٔ رسمی برنامه‌ریزی ایران به‌طور شتاب‌زده رهیافت‌های و نظریه‌های

نک: ۲۳۹.

H. Campbell & R. Marshall, "Utilitarianism's Bad Breath? A Re-Evaluation of the Public Interest Justification for Planning".

۲۴۰. دانشپور، همان، ص ۲۷۵.

نک: ۲۴۱.

Taylor, *ibid*, pp. 47-53; Friedmann, "Notes on Societal Action", p. 312.

242. action planning model

نک: ۲۴۳.

P. Dorstewitz, *Reconstructing Rationality*, pp. 62-64; Lipsky, "Towards a Theory of Street-Level Bureaucracy".

244. subjective perceptions

245. argumentative practice

246. F. Fischer & J. Forester, *The Argumentative Turn in Policy Analysis and Planning*, p. 2.

247. ideal speech situation

248. Sager, *ibid*, pp. 82, 90-91.

249. Fainstein, *ibid*, p. 3, 10.

250. Deweyan pragmatism

251. Habermasian rationality

252. neopragmatism

253. intersubjective

254. *Ibid*, 25-26.

255. comprehensiveness

256. *Ibid*, 26.

257. fact

258. value-free unbiased methodology

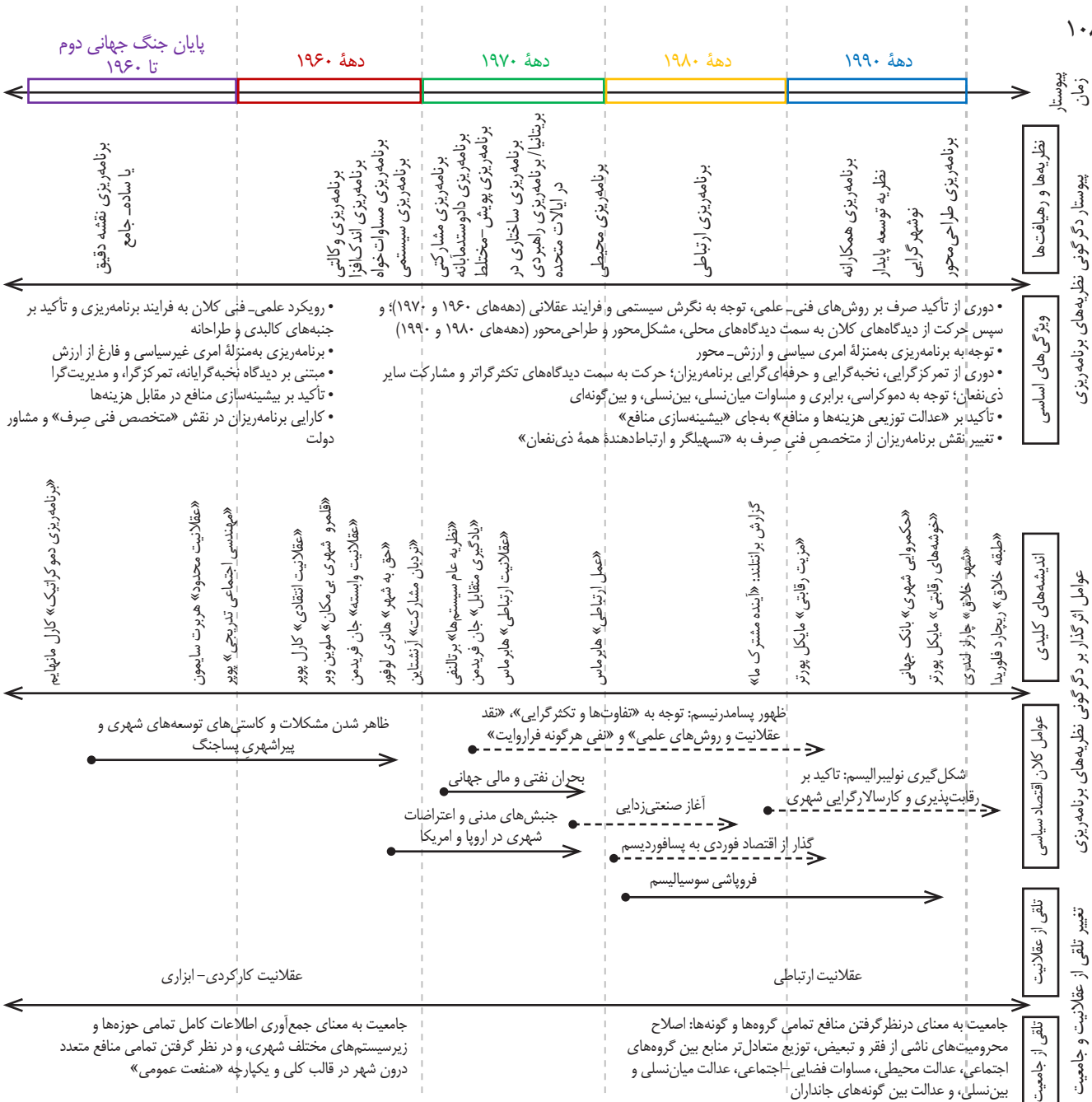
۲۵۹. از جمله نک:

Mannheim, "The Sociology of Knowledge".

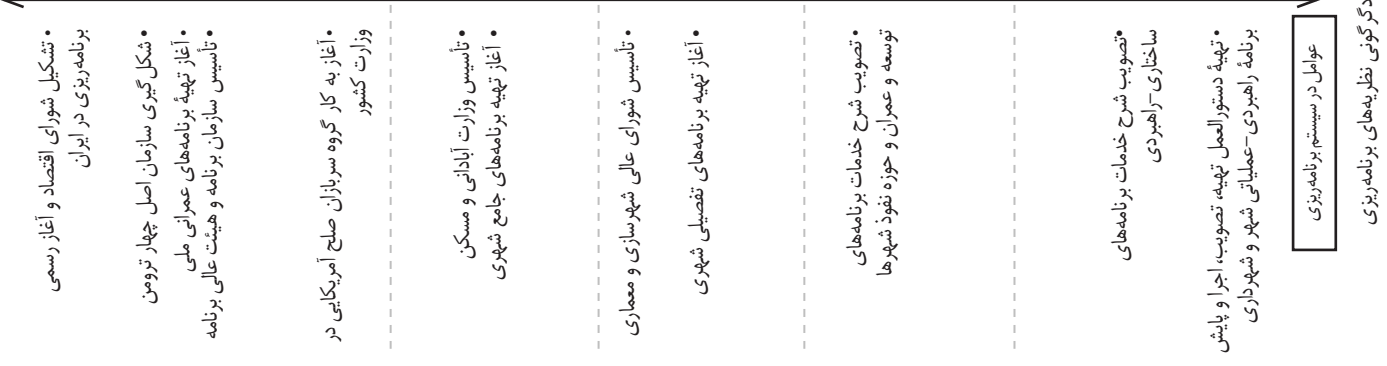
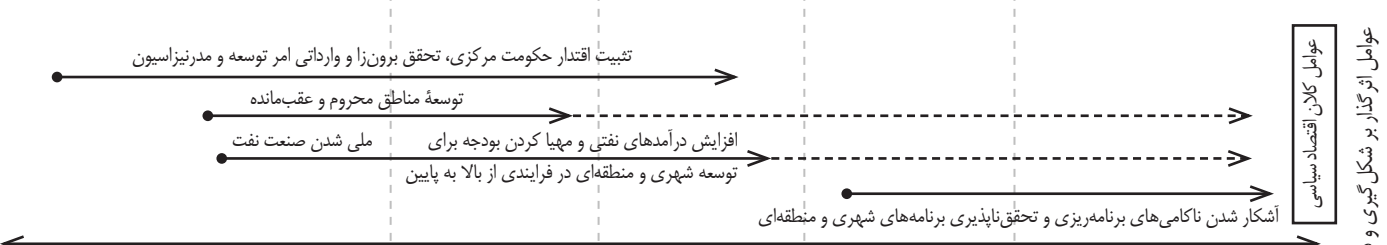
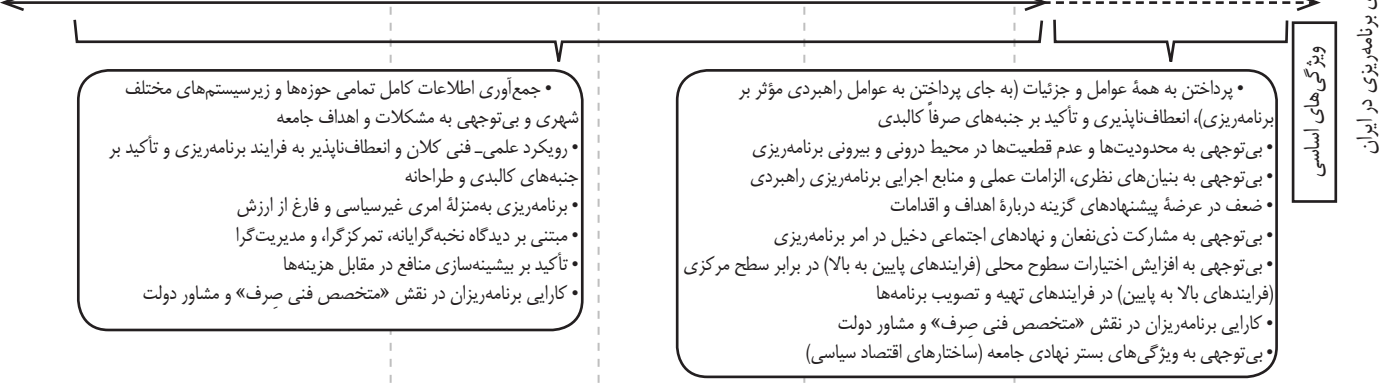
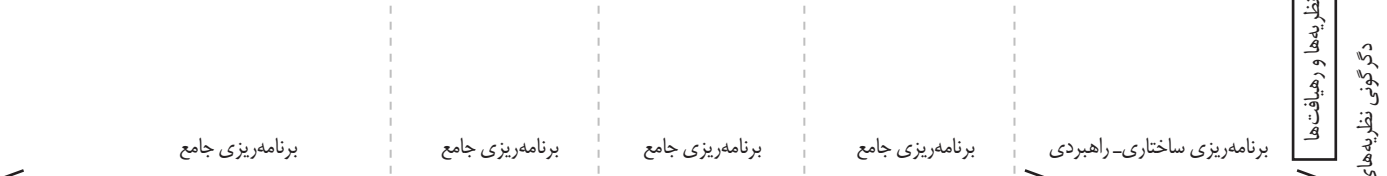
260. disadvantages

261. Sager, *ibid*, p. 95.

262. justice planning



ت ۳. پیوستار تکوین نظریه‌های برنامه‌ریزی و عوامل اثرگذار بر آن‌ها در بستری اروپای غربی و آمریکای شمالی؛ مأخذ: بر مبنای متون مورد پژوهش در این مقاله.



ت ۴. تغییر نظریه‌های برنامه‌ریزی و عوامل اثرگذار بر آنها در ایران؛ ماخذ: بر مبنای متون مورد پژوهش در این مقاله.



۱۰۹ ۹۶

دیگر گونی نظریه‌های برنامه‌ریزی در ایران

عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری و دیگر گونی نظریه‌های برنامه‌ریزی

به یک مسئله بنیادین اشاره می‌شود: عدم در نظر گیری نهادهای (به‌ویژه نهادهای غیررسمی) جامعه در فرایند برنامه‌ریزی^{۲۹۲}. بنابراین در واقع در تدوین کارآمد نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه شهری و منطقه‌ای، نخست نهادهای موجود باید شناسایی شوند، ویژگی‌ها و مختصات آن‌ها استخراج، و سپس بر اساس این ویژگی‌ها، نهادهای پیش‌برنده و مختل‌کننده برنامه‌ریزی از همدیگر تفکیک شوند. به بیان بهتر، این نهادها باید از طریق تحولات نهادی، با استفاده از آموزش، توانمندسازی، آگاهی‌رسانی، و به‌طور کلی فرهنگ‌سازی از پایین‌ترین سطوح تا عالی‌ترین سطوح آموزشی ایجاد شوند.^{۲۹۳} در چارچوب چنین دیدگاهی است که هم بستر و محیط نهادی، هم عاملان و کنشگران، و هم مناسبت به‌کارگیری نظریه‌های مختلف بر کارآمدی برنامه‌ریزی اثرگذارند.

با توجه به موارد پیش‌گفته، بنا به اعتقاد نگارندگان، در ایران بیش از آنکه نیاز به رهیافت‌های نوین برنامه‌ریزی (مانند برنامه‌ریزی راهبردی یا برنامه‌ریزی ارتباطی) باشد، نیاز به بازنگری در سیستم برنامه‌ریزی کشور در چارچوب الزامات بستر نهادی جامعه و تلاش برای تغییرات نهادی و نهادینه‌ساختن برنامه‌ریزی است. در همین راستا، شاید به‌کارگیری رهیافت‌هایی که، از یک سو، مناسبت بیشتری با ساختارهای اقتصاد سیاسی تمرکزگرای ایران دارند، و از سوی دیگر، با اندیشیدن تدابیر محتوایی و رویه‌ای در درون آن‌ها، بتوان شرایط و بسترهای لازم برای اصلاحات ساختاری نظام برنامه‌ریزی، ظرفیت‌سازی و برنامه‌پذیری اجتماعی، و تکوین رهیافت‌های برنامه‌ریزی در ایران را مهیا کرد.^{۲۹۴}

گزینه‌ای (که مهم‌ترین آن‌ها برنامه‌ریزی ساختاری- راهبردی است) معرفی شدند که به‌کارگیری آن‌ها به تغییرات تکاملی محتوایی منتهی نشده، بلکه به تغییرات صوری و ظاهری نظریه‌های برنامه‌ریزی در ایران منجر گردیده است (ت ۴). این در حالی است که عموماً بستر نهادی جامعه و شرایط سیستم برنامه‌ریزی ایران، از جمله نابالندگی و برون‌زایی نهاد برنامه‌ریزی، نابسندگی سازوکارهای حقوقی و قانونی پشتیبان برنامه‌ریزی، فقدان نهادهای مدنی قدرتمند، ساختار حکومتی تمرکزگرا، و جز آن، در چنین تغییراتی در نظر گرفته نمی‌شوند. این مسئله زمانی بغرنج‌تر می‌شود که طبق برخی پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره ویژگی‌های نهادی جامعه ایران^{۲۹۱}، مهم‌ترین قواعد ضمنی تعاملات اجتماعی ایرانیان که به‌طور مستقیم بر عمل برنامه‌ریزی نیز اثرگذار است، «ضعف فرهنگ کار جمعی و فعالیت مشترک گروهی، شامل انتقادناپذیری، پنهان‌کاری و عدم شفافیت، خودمداری، غلبه احساسات بر خردورزی، و ناتوانی در گفت‌وگو و انجام توافق پایدار است» و اصلی‌ترین و محوری‌ترین مسئله «مشکل در پیوند زدن بین منافع فردی و منافع عمومی» بیان شده است؛ امری که با ماهیت و سرشت «برنامه‌ریزی» به‌مثابه یک «عمل جمعی» در تناقض آشکار قرار می‌گیرد و ضرورت پرداختن به آموزش برنامه‌ریزی با هدف‌های افزایش مناسبت با بستر نهادی جامعه ایران، ایجاد تغییرات نهادی در سطوح مختلف، و کارآمدتر ساختن سیستم برنامه‌ریزی را بیش از پیش روشن می‌کند. در پژوهش‌هایی که در خصوص بررسی دلایل ناکامی برنامه‌ریزی در کشورهای در حال توسعه انجام شده‌اند نیز عمدتاً

منابع و مآخذ

اشرف، احمد. «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران - دوره اسلامی»، در نامه علوم اجتماعی، ش ۴ (۱۳۵۳)، ص ۷-۴۹.

احمدیان، رضا. «طرح‌های توسعه شهری ناکارآمد و تحقق‌ناپذیر»، در ماهنامه شهرداری‌ها، ش ۵۰ (تیر ۱۳۸۲)، ص ۱۲-۱۸.

263. Fainstein, *ibid*, pp. 53-62.
۲۶۴. از جمله نک:

P. Healy, et al, *Planning Theory: Prospects for the 1980s*, ch. 2; C. Hague, "A review of planning theory in Britain", p. 300.

265. Taylor, *ibid*, pp. 152-153.

۲۶۶. علی عسگری، «نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی و مدیریت شهری»، ص ۲۵.
۲۶۷. شریف مطوف، «تحلیل روند بازسازی آبادان و خرمشهر از دیدگاه‌های نظری»، ص ۸۹.

۲۶۸. براتی، ناصر، «چالش‌های رودرروی شهرسازی در ایران در آستانه قرن ۲۱»، ص ۱۰-۱۸.

۲۶۹. همان، ص ۱۱.

۲۷۰. همان، ص ۱۸.

۲۷۱. برای مطالعه بیشتر نک: دانشپور، «برنامه‌ریزی راهبردی و برنامه‌ریزی اختیار راهبردی؛ ویژگی‌ها، تفاوت‌ها و پیش‌شرط‌ها»؛ شریف‌زادگان و ملک‌پور اصل، مبانی نظری و تجارب بکارگیری ماتریس تحلیلی سوات در برنامه‌ریزی استراتژیک توسعه منطقه‌ای؛ مهدیزاده و دیگران، برنامه‌ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران).

۲۷۲. نظام برنامه‌ریزی در ایران به‌طور رسمی با تشکیل شورای اقتصاد در سال ۱۳۱۶ و تدوین نخستین برنامه عمرانی در سال ۱۳۲۸ - تهیه شده توسط مهندسان مشاور آمریکایی Overseas Consultants Incorporated

بنیان نهاد شد.

۲۷۳. نخستین برنامه جامع شهر تهران که در سال ۱۳۴۵ با همکاری مؤسسه ویکتور گروئن تهیه شد و پایه‌گذار رهیافت‌های جامع برنامه‌ریزی در ایران بود.

۲۷۴. «مجموع تحولات این دوره [پیش از انقلاب]... حاکی از عزم دولت بر تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور از روستایی و کشاورزی به شهری و صنعتی است» (محمدعلی کامروا، *شهرسازی معاصر ایران*، ص ۵۹). «نکته مشترک... دهها طرح تهیه شده در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ تا انقلاب اسلامی، تبعیت چشم‌وگوش‌بسته و در حد ترجمه متون طرح‌های تهیه‌شده شهرهای جدید در اروپا بر اساس بینش عقلانیت‌گرا و کارکردگرا به منزله آخرین پدیده‌های مدرنیسم و بهترین نسخه برای درمان عقب‌ماندگی و توسعه کشور است» (همان، ص ۴۱). برای مطالعه بیشتر نک: همان، ص ۱۰-۷۰؛ مک‌لئود، *برنامه‌ریزی در ایران بر اساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران*؛ مقصود فراستخواه، *ما ایرانیان؛ زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلیفت ایرانی*؛

K. Tajbakhsh, "Planning Culture in Iran: Centralization and Decentralization and Local Governance in the Twentieth Century (The Case for Urban Management and Planning)".

۲۷۵. نک: مک‌لئود، همان.
۲۷۶. نک: متوسلی و دیگران، همان؛ متوسلی و فتح‌اللهی، «مقدمه‌ای بر نظریات ویلیامسون و کاربرد آن در تحلیل مسائل توسعه ایران».
۲۷۷. نک: مک‌لئود، همان؛ مهندسان مشاور زیست‌آ، *ارزیابی طرح‌های جامع شهری ایران*؛ رضا احمدیان، «طرح‌های توسعه شهری ناکارآمد و تحقق ناپذیر»؛ کمیته پژوهش توسعه شهری، *مجموعه مقالات توسعه شهری — موضوع ویژه: —*

رویکردی انتقادی به نظریه برنامه‌ریزی»، در *فصلنامه مدرس علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس*، ش ۳۲ (بهار ۱۳۸۳)، ص ۱-۲۲.

رهنمایی، محمدتقی و دیگران. «آسیب‌شناسی حقوقی طرح‌های توسعه شهری از تدوین تا اجرا»، در *مجله علوم جغرافیایی*، ش ۶ (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، ص ۷-۳۰.

زنگی‌آبادی، علی و دیگران. «ارزیابی عوامل اثرگذار بر عدم تحقق‌پذیری طرح‌های جامع شهری در ایران و چالش‌های مربوط به آن»، در *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، ش ۱۸ (پاییز ۱۳۹۳)، ص ۴۱-۵۸.

شریف‌زادگان، محمدحسین و امیر شفیع. «برنامه‌ریزی ارتباطی به عنوان رویکرد پیشنهادی برای برنامه‌ریزی شهری در مقیاس محلات - محله فرحزاد شهر تهران»، در *نشریه رفاه اجتماعی*، ش ۵۶ (بهار ۱۳۹۴)، ص ۲۸۱-۳۱۳.

شریف‌زادگان، محمدحسین و بهزاد ملک‌پور اصل. *مبانی نظری و تجارب بکارگیری ماتریس تحلیلی سوات در برنامه‌ریزی استراتژیک توسعه منطقه‌ای*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.

شریف‌زادگان، محمدحسین و سحر ندایی طوسی. «سنجش قابلیت رهیافت نظری برنامه‌ریزی پویا - مختلط در سیستم برنامه‌ریزی توسعه شهری ایران»، در *نشریه هنرهای زیبا*، دوره ۱۹، ش ۲ (تابستان ۱۳۹۳)، ص ۳۹-۵۴.

صرافی، مظفر و دیگران. «جایگاه برنامه‌ریز در فرایند برنامه‌ریزی شهری ایران»، در *فصلنامه مطالعات شهری*، ش ۱۲ (پاییز ۱۳۹۳)، ص ۳۲-۱۹.

صرافی، مظفر و میترا احمدی ترشیزی. «ظرفیت و توسعه»، در *نشریه علمی-پژوهشی جغرافیا*، سال ۲، ش ۳ (پاییز و زمستان ۱۳۸۳)، ص ۶۵-۵۱.

صفایی‌پور، مسعود و جعفر سعیدی. «بررسی عوامل مؤثر در ناکارآمدی طرح‌های توسعه شهری ایران»، در *فصلنامه مطالعات مدیریت شهری*، ش ۲۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۱۱-۳۰.

طرهانی، حسین و پروین پرتوی. «خوانش اصول برنامه‌ریزی همکارانه از دریچه مفهوم منفعت عمومی و به‌کارگیری آن در نظام برنامه‌ریزی شهری ایران و نقش و وظایف برنامه‌ریزان»، در *دومین همایش بین‌المللی افق‌های نوین در مهندسی عمران، معماری و توسعه شهری*، ۱۳۹۷.

عسگری، علی. «نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی و مدیریت شهری»، در *ماهنامه شهرداری‌ها*، ش ۵۳ (۱۳۸۲)، ص ۲۵-۲۸.

فراستخواه، مقصود. *ما ایرانیان؛ زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلیفت ایرانی*، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.

فریدمن، جان. «به سوی برنامه‌ریزی غیراقلیدسی»، ترجمه ناصر برک‌پور،

_____ . *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران - دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه، ۱۳۵۹.

انگلهارت، رونالد. *تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی*، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر، ۱۳۷۳.

براتی، ناصر. «چالش‌های رودرروی شهرسازی در ایران در آستانه قرن ۲۱»، در *باغ نظر*، ش ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۸۵)، ص ۵-۲۹.

پایا، علی. *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقد*، تهران: نشر طرح نقد، ۱۳۹۵.

پوراحمد، احمد و دیگران. «آسیب‌شناسی طرح‌های توسعه شهری در کشور»، در *فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی*، ش ۵۸ (۱۳۸۵)، ص ۱۸۰-۱۶۷.

پیران، پرویز. «مقدمه»، در *وینست فرانسیس کاستلو، شهرنشینی در خاورمیانه*، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

چایچیان، محمدعلی. *شهر و روستا در خاورمیانه: ایران و مصر در گذار به جهانی شدن*، ترجمه حمیدرضا پارسا و آرزو افلاطونی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.

حبیب‌اللهی، جلیل. «ارزیابی فرایند برنامه‌های جامع و تفصیلی تهران»، در *نشریه علمی پژوهشی مرکز اطلاعات جغرافیایی شهر تهران*، سال ۶ (۱۳۸۵)، ص ۳۵-۵۰.

حسین‌زاده دلیر، کریم و دیگران. «بررسی عوامل مؤثر بر ناکارآمدی طرح‌های جامع شهری در ایران»، در *نشریه جغرافیا و برنامه‌ریزی*، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۱۳۱-۱۵۱.

داداش‌پور، هاشم و دیگران. «بایستگی به‌کارگیری مفهوم عقلانیت در برنامه‌ریزی فضایی راهبردی»، در *برنامه‌ریزی و آمایش فضا*، ش ۹۹ (بهار ۱۳۹۷)، ص ۲۲-۵۳.

دانشپور، زهره. «برنامه‌ریزی راهبردی و برنامه‌ریزی اختیار راهبردی؛ ویژگی‌ها، تفاوت‌ها و پیش‌شرط‌ها»، در *مدیریت شهری*، ش ۱۴ (تابستان ۱۳۸۲)، ص ۱۴-۲۳.

_____ . *درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری*، تهران: انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی، ۱۳۸۷.

دانش‌نیا، فرهاد و طیب‌السادات حسینی. «جهانی شدن و تحول ماهیت جنبش‌های اجتماعی در جوامع غربی»، در *فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن*، ش ۱۶ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۹۳-۱۲۹.

دلپورتا، دوناتلا و ماریو دبانی. *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۸۳.

رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا و جانعلی بهزادنسب. «برنامه‌ریزی ارتباطی،



تحقق‌پذیری طرح‌های شهری؛ حسین معزی مقدم، «ارزیابی طرح‌های توسعه شهری و دلایل تحقق‌پذیری آن‌ها در ایران»؛ مسعود صفایی‌پور و جعفر سعیدی، «بررسی عوامل مؤثر در ناکارآمدی طرح‌های توسعه شهری ایران»؛ احمد پوراحمد و دیگران، «آسیب‌شناسی طرح‌های توسعه شهری در کشور»؛ کریم حسین‌زاده دلیر و دیگران، «بررسی عوامل مؤثر بر ناکارآمدی طرح‌های جامع شهری در ایران»؛ محمدتقی رهنمایی و دیگران، «آسیب‌شناسی حقوقی طرح‌های توسعه شهری از تدوین تا اجرا»؛ علی زنگی‌آبادی و دیگران، «ارزیابی عوامل اثرگذار بر عدم تحقق‌پذیری طرح‌های جامع شهری در ایران و چالش‌های مربوط به آن»؛ مهندسان مشاور شارمند، شیوه‌های تحقق طرح‌های توسعه شهری، جلد دوم: بررسی تجارب تهیه و اجرای طرح‌های توسعه شهری در ایران؛ مهدیزاده و دیگران، برنامه‌ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)؛ کامروا، شهرسازی معاصر ایران؛ جلیل حبیب‌اللهی، «ارزیابی فرایند برنامه‌های جامع و تفصیلی تهران»؛ متوسلی و دیگران، «عقلانیت و آشفتگی در برنامه‌ریزی: با تأکید بر تئوری عقلانیت گولت»؛ متوسلی و دیگران، فرصتی برای پرداختن به مفهوم برنامه‌ریزی در ایران»؛ متوسلی و فتح‌اللهی، همان؛ صرافی و دیگران، «جایگاه برنامه‌ریز در فرایند برنامه‌ریزی شهری ایران»؛ ملک‌پور اصل و دیگران، «زمینه‌های مطرح در برنامه‌ریزی راهبردی برای تجدید حیات شهری و مقایسه تطبیقی چارچوب نظری و الزامات به کارگیری آن در برنامه‌ریزی راهبردی- ساختاری شهر تهران».

در فصلنامه مدیریت شهری، ش ۲ (۱۳۷۹)، ص ۱۴-۱۹.

کاتوزیان، محمدعلی. ایران، جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.

کامروا، محمدعلی. شهرسازی معاصر ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.

کمیته پژوهش توسعه شهری. مجموعه مقالات توسعه شهری - موضوع ویژه: تحقق‌پذیری طرح‌های شهری، تهران: انتشارات جامعه مهندسان مشاور ایران، ۱۳۸۷.

کوهن، تامس. ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت، ۱۳۹۷.

ماجدی، حمید. «نظریه تهیه طرح‌های ساختاری- راهبردی (ناحیه‌ای و محلی)»، در هویت شهر، ش ۱۱ (پاییز ۱۳۹۱)، ص ۱۷-۲۶.

_____ . نظریه تهیه طرح‌های ساختاری- راهبردی شهری و ناحیه‌ای، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۳۹۶.

مالپاس، سایمون. پست‌مدرن، ترجمه حسین صبوری، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۸۶.

متوسلی، محمود و دیگران. «عقلانیت و آشفتگی در برنامه‌ریزی: با تأکید بر تئوری عقلانیت گولت»، در فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال ۱۸، ش ۶۹ (تابستان ۱۳۹۷)، ص ۱۹۳-۲۲۵.

متوسلی، محمود و دیگران. «فرصتی برای پرداختن به مفهوم برنامه‌ریزی در ایران»، در فصلنامه مجلس و راهبرد، ش ۹۲ (زمستان ۱۳۹۶)، ص ۲۵۵-۲۷۸.

متوسلی، محمود. و جمال فتح‌اللهی. «مقدمه‌ای بر نظریات ویلیامسون و کاربرد آن در تحلیل مسائل توسعه ایران»، در فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال ۱۰، ش ۳ (پاییز ۱۳۸۹)، ص ۲۵-۵۲.

مطوف، شریف. «تحلیل روند بازسازی آبادان و خرمشهر از دیدگاه‌های Routledge, 2001.

Altshuler, A. *The City Planning Process*, Ithaca: Cornell University Press, 1965.

Arnstein, S. "A Ladder of Citizen Participation", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 35 (July 1969), pp. 216-224.

Bains Report. *The New Local Authorities - Management and Structure*, London: HMSO, 1972.

Bardach, E. *The Implementation Game: What Happens after a Bill Becomes a Law*, Cambridge, Mass. and London: MIT Press, 1977.

Barrett, S. & E. Fudge. *Policy and Action: Essays on the Implementation of Public Policy*, London: Methuen, 1981.

نظری»، در باغ نظر، ش ۱ (خرداد ۱۳۸۳)، ص ۸۵-۱۰۳.

معزی مقدم، حسین. «ارزیابی طرح‌های توسعه شهری و دلایل تحقق‌پذیری آن‌ها در ایران»، در نشریه آبادی، ش ۵۰ (بهار ۱۳۸۵).

مقدم حیدری، غلامحسین، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.

مکلنود، تاس اچ. برنامه‌ریزی در ایران بر اساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران، ترجمه علی اعظم محمدبیگی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۸.

ملک‌پور اصل، بهزاد و دیگران. «زمینه‌های مطرح در برنامه‌ریزی راهبردی برای تجدید حیات شهری و مقایسه تطبیقی چارچوب نظری و الزامات به کارگیری آن در برنامه‌ریزی راهبردی- ساختاری شهر تهران»، در نشریه هفت‌شهر، دوره ۳، ش ۴۱ و ۴۲ (پاییز ۱۳۹۱)، ص ۳۶-۵۷.

مهدیزاده، جواد و دیگران. برنامه‌ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)، به سفارش وزارت مسکن و شهرسازی، معاونت معماری و شهرسازی، تهران: شرکت طرح و نشر پیام سیما، ۱۳۸۶.

مهندسان مشاور زیستا. ارزیابی طرح‌های جامع شهری ایران، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲.

مهندسان مشاور شارمند. شیوه‌های تحقق طرح‌های توسعه شهری، جلد دوم: بررسی تجارب تهیه و اجرای طرح‌های توسعه شهری در ایران، مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهری وزارت کشور، ۱۳۸۰.

وزارت کشور. دستورالعمل تهیه، تصویب، اجرا و پایش برنامه عملیات نوسازی و عمران و اصلاحات شهر (برنامه راهبردی- عملیاتی شهر و شهرداری)، سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور. معاونت امور شهرداری‌ها، ۱۳۹۴.

هاروی، دیوید و اندی مری‌فیلد. حق به شهر: ریشه‌های شهری بحران‌های مالی، ترجمه خسرو کلانتری، تهران: مهریوستا، ۱۳۹۲.

Alexander, E. "Rationality Revisited: Planning Paradigms in a Post-Postmodernist Perspective". in *Journal of Planning Education and Research*, No. 19 (2000), pp. 242-256.

_____. *Approaches to Planning: Introducing Current Planning Theories, Concepts and Issues*, Philadelphia: Gordon and Breach Science Publishers, 1992.

Allmendinger, Philip & Mark Tewdwr-Jones. *Planning Futures - New Directions for Planning Theory*, London & New York: Routledge, 2002.

Allmendinger, Philip. "Towards a Post-Positivist Typology of Planning Theory", in *Planning Theory*, Vol. 1, Issue 1 (2002), pp. 77-99.

_____. *Planning in Postmodern Times*, London & New York:

۲۷۸. نک: حمید ماجدی، «نظریه تهمیه طرح‌های ساختاری-راهبردی (ناحیه‌ای و محلی)»، ص ۱۷: همو، نظریه تهمیه طرح‌های ساختاری-راهبردی شهری و ناحیه‌ای.

۲۷۹. نک: عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری و جانعلی بهزادنسب، «برنامه‌ریزی ارتباطی، رویکردی انتقادی به نظریه برنامه‌ریزی»، محمدحسین شریف‌زادگان و امیر شفیعی، «برنامه‌ریزی ارتباطی به عنوان رویکرد پیشنهادی برای برنامه‌ریزی شهری در مقیاس محلات - محله فرحزاد شهر تهران».

۲۸۰. نک: حسین طرهانی و پروین پرتوی، «خوانش اصول برنامه‌ریزی همکارانه از دریچه مفهوم منفعت عمومی و به‌کارگیری آن در نظام برنامه‌ریزی شهری ایران و نقش و وظایف برنامه‌ریزان».

۲۸۱. از جمله نک: فراستخواه، همان؛ محمدعلی کاتوزیان، ایران، جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر؛ احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران - دوره قاجاریه؛ همو، «ویژگی‌های تاریخی شهر نشینی در ایران - دوره اسلامی»؛ پرویز پیران، «مقدمه»؛ محمدعلی چاپچیان، شهر و روستا در خاورمیانه؛ ایران و مصر در گذار به جهانی شدن.

۲۸۲. ملک‌پور اصل و دیگران، همان، ص ۵۳-۵۴.

۲۸۳. «در واقعیت هدف‌های تدوین شده در برنامه ساختاری راهبردی شهر تهران چیزی جز بیان آرزوهای جاری تدوین‌کنندگان آن نیست؛ در صورتی که اهداف بایستی برآمده از مشکلات [و بسترت] جامعه باشند... اینهم در دیدگاه نظری و روش‌شناختی به‌کاررفته در تهمیه برنامه به منزله ترکیبی از <

Brenner, N. & N. Theodore. "Cities and the Geographies of Actually Existing Neoliberalism", in N Brenner and N Theodore, *Spaces of Neoliberalism: Urban Restructuring in North America and Western Europe*, Wiley-Blackwell, 2002.

Brenner, N. "Open City or the Right to the City?", in *Critique of Urbanization: Selected Essays*, by Neil Brenner, Berlin: Baurverlag, 2017.

_____. "What Is Critical Urban Theory?", in *Critique of Urbanization: Selected Essays*, by Neil Brenner, Berlin: Baurverlag, 2017.

Campbell, H. & R Marshall. "Utilitarianism's Bad Breath? A Re-Evaluation of the Public Interest Justification for Planning". in *Planning Theory*, Vol. 1, No. 2 (2002), pp. 163-187.

Castells, M. *City and the Grassroots: A Cross-Cultural Theory of Urban Social Movements*, London: Edward Arnold, 1983.

Chadwick, G. *A Systems View of Planning*, Oxford: Pergamon Press, 1971.

Davidoff, P. "Advocacy and Pluralism in Planning", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 31, No. 4 (November 1965), pp. 331-338.

Davies, J. *The Evangelistic Bureaucrat: A Study of a Planning Exercise in Newcastle-upon-Tyne*, London: Tavistock, 1972.

Dennis, N. *Public Participation and Planners' Blight*, London: Faber & Faber, 1972.

Department of the Environment. *People and Planning: Report of the Committee on Public Participation in Planning (the Skeffington report)*, London: HMSO, 1969.

Dorstewitz, P. *Reconstructing Rationality*, PhD Thesis submitted to the Department of Philosophy, Logic and Scientific Method. London School of Economics and Political Science, August 2008.

Fainstein, S. & N. Fainstein. *Urban Political Movements*, Englewood Cliffs: Prentice-Hall, 1974.

Fainstein, S. *The Just City*, Cornell University Press, 2010.

Faludi, A. "Towards Comprehensive Planning?", in A. Faludi, *A Reader in Planning Theory*, Oxford: Pergamon Press, 1973.

Fischer, F. & J. Forester. *The Argumentative Turn in Policy Analysis and Planning*, London: University College Press, 1993.

Fischer, F. *Reframing Public Policy*, Oxford: Oxford University Press, 2003.

Fisher, R. & W. Ury. *Getting to Yes: Negotiating Agreement without Giving in*, London: Hutchinson, 1981.

Forester, J. "Bounded Rationality and the Politics of Muddling", in *Public Administration Review*, Vol. 44., No. 1 (1984), pp. 23-30.

_____. *Planning in the Face of Power*, Berkeley, Calif: University of California Press, 1989.

Friedmann, J. "Notes on Societal Action", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 35 (1969), pp. 311-318.

_____. "The Institutional Context", in B Gross, *Action*

Under Planning, Ch. 2, New York: McGraw-Hill, 1966.

_____. *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*, New York: Anchor Press, 1973.

Galloway, T.G. & R.G. Mahayni. "Planning Theory in Retrospect: The Process of Paradigm Change", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 43, No. 1 (1977), pp. 62-71.

Glickman, N. & D. Woodward. *The New Competitors*, New York: Basic Books, 1989.

Gunder, M. & J. Hillier. *Planning in Ten Words or Less*, Farnham: Ashgate. 2009.

Gunder, M. "Planning as the Ideology of (neoliberal) Space", in *Planning Theory*, Vol. 9. No. 4 (2010), pp. 298-314.

Habermas, J. *Communication and the Evolution of Society*, London: Heinemann, 1979.

_____. *Communication and the Evolution of Society*, Transl. T. McCarthy, London: Heinemann, 1979.

Hague, C. "A review of planning theory in Britain", in *Town Planning Review*, Vol. 62. No. 3 (1991), pp. 295-310.

Hall, P. *Cities of Tomorrow: An Intellectual History of Urban Planning and Design Since 1880*, 4th Edition, Wiley Blackwell, 2014.

Harvey, D. "From Managerialism to Entrepreneurialism: The Transformation in Urban Governance in Late Capitalism", in *Geografiska Annaler*, Vol. 71, No. 1 (1989), pp. 3-17.

_____. *The Condition of Postmodernity*, Oxford: Basil Blackwell, 1989.

Healey, P. & R. Gilroy. "Towards a People-sensitive Planning", in *Planning Practice and Research*, Vol. 5, No. 2 (1990), pp. 21-29.

Healey, P., et al. *Planning Theory: Prospects for the 1980s*, Oxford: Pergamon Press, 1982.

Healy, P. "Planning through Debate: The Communicative Turn in Planning Theory", in *The Town Planning Review*, Vol. 63, No. 2 (1992), pp. 143-162.

Jacobs, J. *The Death and Life of Great American Cities*, New York: Modern Library, 1961.

Jencks, Ch. *The Language of Postmodern Architecture*, Wiley-Academy, 1991.

Keil, R. "Urban Neoliberalism: Rolling with the Changes in a Globalizing World", in S. Springer, et al, *The Handbook of Neoliberalism*, Routledge, 2016.

Klaes, M. & E-M. Sent. "A Conceptual History of the Emergence of Bounded Rationality", in *History of Political Economy*, Vol. 37, No. 1 (2005), pp. 27-59.

Klosterman, R. "Foundations for Normative Planning", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 44, No. 1 (1978), pp. 37-46.

Knieling, J. & F. Othengrafen. *Planning Cultures in Europe- Decoding Cultural Phenomena in Urban and Regional Planning*, Ashgate, 2009.

Lefebvre, H. *Writings on Cities*, Transl. Eleonore Kofman & Elizabeth Lebas, Oxford and Malden: Blackwell, 1996.

Lindblom, C. "The Science of Muddling Through", in *Public Administration Review*, Vol. 19, No. 2 (Spring 1959), pp.79-88.

Lipsky, M. "Towards a Theory of Street-Level Bureaucracy", in A Presentation at Annual Meeting of the American Political Science Association, New York, 1969.

Long, N. "Planning and Politics in Urban Development", in *Journal of the American Institute of Planners*, Vol. 25, No. 6 (1959), pp. 167-169.

Manee, S.H., "The 'Truth' between Realism and Anti-realism", in *International Journal of Philosophy*, Vol. 6, No. 2 (2018), pp. 32-39.

Mannheim, K. "The Sociology of Knowledge", in *Ideology and Utopia*, New York: Harcourt, Brace, and World, 1936, pp. 264-311.

———. "The Sociology of Knowledge", in *Ideology and Utopia*, Transl. L. Wirth & E. Shils, New York: Harcourt, Brace and Company, 1936.

———. *Man, and Society in an Age of Reconstruction*, transl. Edward Shils, New York: Harcourt, Brace, 1940.

———. ([1935a] 1940) *Man and Society in an Age of Reconstruction*, trans. Edward Shils. New York: Harcourt, Mcloughlin, B.J. *Urban and Regional Planning- A Systems Approach*. London: Faber & Faber, 1969.

Meyerson, M. & E. Banfield. *Politics, Planning and the Public Interest—the Case of Public Housing in Chicago*, Free Press, 1955.

Ministry of Housing and Local Government. *The Future of Development Plans (the Report of the Planning Advisory Group - the PAG Report)*, London: HMSO, 1965.

Murray, W. & J. Overton. "Peripheries of Neoliberalism; Impacts, Resistance and Retroliberalism as Reincarnation", in S. Springer, et al, *The Handbook of Neoliberalism*. Routledge, 2016.

Nozick, R. *Anarchy, State and Utopia*, Oxford: Blackwell, 1974.

Piven, F. & R. Cloward. *Regulating the Poor*, New York: Pantheon, 1971.

Pressman, L. & A. Wildavsky. *Implementation*, Berkeley and London: University of California Press, 1973.

Raiffa, H. *The Art and Science of Negotiation*, Cambridge, Mass. and London: Harvard University Press, 1982.

Sager, T. "Paradigms for Planning: A Rationality-based Classification", in *Planning Theory*, No. 9 (1993), pp. 79-118.

Saunders, P. *Social Theory and the Urban Question*. London and New York: Routledge, 1986.

Short, J.R. *Urban Theory – A Critical Assessment*, London: Palgrave, 2006.

Susskind, L. & J. Cruikshank. *Breaking the Impasse: Consensual Approaches to Resolving Public Disputes*, New York: Basic Books, 1987.

Tajbakhsh, K. "Planning Culture in Iran: Centralization and Decentralization and Local Governance in the Twentieth Century (The Case for Urban Management and Planning)", in B. Sanyal, *Comparative Planning Culture*, New York: Routledge, 2005.

Taylor, N. "Anglo-American Town Planning Theory Since 1945: Three Significant Developments but no Paradigm Shifts", in *Journal of Planning Perspectives*, Vol. 14, No. 4 (1999), pp. 327-345.

———. *Urban Planning Theory since 1945*, London, California and New Dehli: Sage Publications, 1998.

Turner, B. (ed.). *Theories of Modernity and Postmodernity*, London: Sage, 1990.

Upton, R. "Planning Praxis; Ethics, Values and Theory", in *Town Planning Review*, Vol. 73, No. 3 (2002), pp. 253-269.

Weber, M. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, Transl. T. Parsons, New York: Charles Scribner's Sons, 1958.

Williamson, O.E. *The Institutions and Governance of Economic Development and Reform*, World Bank, 1994.

Woodward, J. "Counterfactuals and Causal Explanation", in *International Studies in the Philosophy of Science*, Vol. 18, No. 1 (2004), pp. 41-72.

Wright, I. "Are We All Neoliberals Now? Urban Planning in a Neoliberal Era", in 49th ISOCARP Congress, Brisbane, 2013.

Yiftachel, O, "Towards a New Typology of Urban Planning Theories", in *Environment and Planning B: Planning and Design*, Vol. 16, No. 2 (1989), pp. 23-39.

Young, G. "The Culturization of Planning", in *Journal of Planning Theory*, Vol.7, No. 1 (2008), pp. 71-91.

رهیافت‌های جامع و راهبردی از ویژگی‌های بارز آن است» همان، ص ۴۵-۵۴.

۲۸۴. همان، ص ۵۴.

۲۸۵. محمدحسین شریف‌زادگان و سحر ندایی طوسی، «سنجش قابلیت رهیافت نظری برنامه‌ریزی پویش- مختلط در سیستم برنامه‌ریزی توسعه شهری ایران»، ص ۴۰.

۲۸۶. نک: دانشپور، همان؛ شریف‌زادگان و ملک‌پور اصل، همان؛ مهدیزاده و دیگران، همان.

۲۸۷. شریف‌زادگان و ندایی طوسی، همان.

۲۸۸. صرافی و دیگران، همان، ص ۲۰.

۲۸۹. نک: وزارت کشور، دستورالعمل تهیه، تصویب، اجرا و پایش برنامه عملیات نوسازی و عمران و اصلاحات شهر (برنامه راهبردی- عملیاتی شهر و شهرداری).

۲۹۰. نک: دانشپور، درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری، ص ۲۲-۲۵.

۲۹۱. از جمله نک: فراس‌تخواه، همان؛ کاتوزیان، همان؛ اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران - دوره قاجاریه؛ اشرف، همان؛ پیران، همان؛ چایچیان، همان.

۲۹۲. نک: مک‌لئود، همان؛

O.E. Williamson, *The Institutions and Governance of Economic Development and Reform*.

۲۹۳. نک: متوسلی و فتح‌اللهی، همان.

۲۹۴. رهیافت‌هایی همچون برنامه‌ریزی عقلانی- جامع یا برنامه‌ریزی پویش- مختلط که هماهنگی بیشتری با شرایط پیش‌گفته دارند و این امر خود نیازمند بررسی‌ها و پژوهش‌های تفصیلی جداگانه‌ای است.